



## مدرسان شریف

### فصل اول

#### «فتح ایران به دست اعراب مسلمان»

#### درسنامه (۱): ورود اعراب به ایران



#### فتح ایران

درباره اخبار فتوح اعراب در ایران مبالغه‌ها و خطاهای بسیار رفته است. روایات اعراب عراق از گزاف و خودستایی آکنده است. چنانکه اخبار خداینامه‌های ایران نیز از نفرت و بهانه‌تراشی خالی نیست.

علت اساسی حمله عظیم اعراب (تازیان) نه تغییرات اراضی شبه جزیره عربستان از قبیل خشکی سرزمین‌های آباد بود که طبعاً منجر به اقدامات وسیع‌تری از طرف ساکنان آن می‌گردید و نه لزوم راه تجارت و نه حرص غارتگری تازیان. اگرچه این علل که از زمان قدیم در مورد اعراب معروف بوده و صفت ویژه تمام اقوام چادرنشین به حساب می‌آمد. در هجوم اعراب قبل از هر چیز، دین جدید و اعتقادات تازه‌ای بود که حضرت محمد (ص) به آنان ارزانی بخشیده بود. دیگر جای تردید نیست که دین یکتاپرستی پایدارترین علت محرک کشورگشایی مسلمانان بوده است.

ایران از روزگار دیرین از جهات مختلف با اعراب نزدیکی و مناسبات دوستانه داشت. پیش از عصر ساسانی قبایل عرب در ناحیه دجله و فرات سکونت یافته بودند. به طوری که در حیره، در ساحل راست یا چپ فرات دودمان منذر عرب لخمی مسکن داشتند که عموماً خراج‌گزار دولت ساسانی به‌شمار می‌آمدند. در زمان پادشاهی خسرو دوم، پرویز (۶۲۸-۵۹۱ م) پادشاه حیره، نعمان بن منذر که تحت‌الحمایه او بود مورد خشمش قرار گرفت و او را در سال ۶۱۳ م در زیر پای فیل هلاک کرد. این حرکت خسرو پرویز جماعتی از عرب را خشمگین ساخت و از میان آن‌ها قبیله بکرین وائل، علناً بر ضد عمال خسرو پرویز قیام کردند. در طی جنگی که به **جنگ ذوقار** موسوم است، لشکریان خسرو پرویز را شکست دادند. **جنگ ذوقار** اگرچه در تاریخ ایران از لحاظ نظامی اهمیتی ندارد، اما برای اعراب واقعه بسیار مهمی بوده و داستان ذوقار در افسانه و شعر عرب به عنوان یکی از ایام‌العرب «روزهای قهرمانی عرب» نام گرفت. چرا که اولین شکست ساسانیان از عرب‌ها بود.

در زمان خلافت ابوبکر یکی از رؤسای عرب از قبیله بنی‌شیبان که مثنی‌بن حارثه نام داشت، تحرکات نظامی را در حیره آغاز نمود و در این مدت او و سپاهیانش به بلاد سرحدی ایران صدمات بسیاری زدند. خالد بن ولید فرماندهی جنگ عراق را به عهده گرفت و تا ربیع‌الاول سال ۱۳ ق حیره فتح شد. با فتح حیره کلید تصرف بین‌النهرین به دست مسلمانان افتاد، المثنی جانشین خالد که یکی از رؤسای قبیله بکرین وائل بود هر لحظه در اثر پیشروی ایرانیان از فارس در معرض خطر قرار گرفت. این پیشروی تا خرابه‌های بابل قدیم نزدیک حیره ادامه یافت، ولی به شکست ایرانیان منتهی گشت و برتری اعراب را تا فرات تأمین نمود.

چون خلافت به عمر رسید، پدر مختار معروف یعنی ابوعبید ثقفی از طرف خلیفه به سرداری سپاه مأمور فتح ایران شد. ابوعبید در نزدیکی کوفه کنونی بر کران فرات با سپاه ایران که فرماندهی آن با بهمن جادویه بود، مواجه گردید. این جنگ به واقعه **جسر** (سال سیزدهم یا چهاردهم هجری) معروف گردید. در این نبرد جمع کثیری از مسلمین و ابوعبید به دست ایرانیان به قتل رسیدند و مسلمانان برای بار نخست در جنگ با فیل‌ها مواجه شدند.

پس از وقفه‌ای یکساله از نبرد جسر در سال ۱۴ ق، جریر بن عبدالله بجلی با جمعی از اعراب به سمت سواد عراق سرازیر شد و چون خبر حرکت ایشان به یزدگرد سوم رسید، او سرداری را به نام مهران پسر مهربنداد همدانی با دوازده هزار لشکر به جلوی جریر و یارانش فرستاد. مهران و سپاهیان در محل نُخَيْلَه با اصحاب جریر روبرو شدند. در این جنگ که به **واقعه نخيله** یا به مناسبت نام سردار ایرانی به **یوم مهران** معروف است، مهران به قتل رسید و لشکرانش شکست خوردند. هجده ماه بعد از فتح نخيله، اعراب به قصد تسخیر پایتخت ایران، مداین، که در ساحل چپ دجله قرار داشت خود را آماده کردند. عمر فرماندهی سپاه اعراب را به **سعدبن ابی وقاص** سپرد. ایرانیان نیز درصدد دفاع از مرزهایی که با اعراب داشتند برآمدند. این مهم به **رستم‌بن فرخزاد**، فرمانده سپاه آذربایجان سپرده شد. نبرد اعراب و ایرانیان در محلی به نام **قادسیه** رخ داد. در این نبرد رستم به هلاکت رسید و سپاهیانش شکست خوردند. در میان غنایمی که در این جنگ به‌دست مسلمانان افتاد، علمی بود که فاتحان عرب آن را **درفش کاویان** می‌خواندند.



## مدرس‌ان شریف

### فصل دوم

#### «ایران در زمان حکومت بنی‌امیه»

دوره امویان فتوحات اسلامی در خراسان و ماوراءالنهر ادامه پیدا کرد و سردارانی مثل سعید بن عثمان، زیادبن‌امیه، عبدالله بن زیاد و قتیبه بن مسلم و یزید بن مهلب در این حدود به نشر اسلام یا به بسط نفوذ و قدرت خلیفه اهتمام نمودند و شهرهای بخارا، گرگانج، چاچ، فرغانه، خوارزم، تخارستان و گرگان را ضمیمه قلمرو امویان کردند.

بنی‌امیه حکومت خود را بر محور سیادت عرب بنا نهاده بودند. ایرانیان و دیگر افراد غیر عرب در سرزمین‌های اسلامی تا حدّ برده و بنده (موالی) تنزل کردند. در برابر ظلم و ستم حکومت اموی، ایرانیان به ستوه آمدند و در هر نهضتی که علیه حکومت اموی به وجود آمد شرکت نمودند.

#### درسنامه (۱): شرکت موالی در مبارزات ضد اموی و نظام اداری در دوره بنی‌امیه



از جمله گروه‌های شورشی ضد بنی‌امیه که موالی به آن پیوست گروه خوارج بودند. این فرقه غالی (افراطی) معتقد بود که ارتکاب هرگونه گناه کبیره، حتی از سوی خلیفه به منزله بیرون شدن از دین است و مرتکب مثل یک کافر محکوم است. نظرات خوارج درباره عدالت و تمایلی که در تساوی‌طلبی داشتند، سبب گردید که موالی با حسن نظر در این فرقه بنگرند و بارها در شورش‌هایی که خوارج برپا می‌داشتند شرکت کنند.

توافق میان آرمان موالی و دعوی‌های خوارج، انگیزه پیوستن این نیروها را، چنانکه در شورش عبدالله بن ماحوزه، از رؤسای آزارقه نمایان گردید روشن می‌سازد. در این طغیان گروه زیادی از موالی دست داشتند. روش موالی در پناه جستن از ستم عرب به اردوگاه‌های خوارج و پیوستن به صفوف آن‌ها تا پایان دوره خلافت اموی ادامه داشت. موالی در قیام ابن اشعث نیز نقش بزرگی ایفا کردند. ابن اشعث که از جانب حجاج در زابل امارت داشت، در جنگ‌های فراوان حجاج را شکست داد و در تمام این جنگ‌ها، از سوی شعوبی‌ها و مخصوصاً از روستاییان ایرانی حمایت شد. اما سرانجام در جنگ جماجم پس از صد روز نبرد شکست خورد و دستگیر شد و در بین راه خودکشی نمود. یکی از رهبران موالی فیروز، پس از شکست ابن‌اشعث، به خراسان فرار کرد و در آن‌جا به دست ابن‌مهلب اسیر و به نزد حجاج فرستاده شد و زیر شکنجه حجاج جان داد.

موالی همچنین در منازعات شیعه با امویان نیز شرکت می‌جستند، در شورش مختار موالی حضور داشتند. بنابر مشهور، بیست هزار از موالی کوفه که «جند حمراء» خوانده می‌شدند و همه در اصل ایرانی بودند در لشکر مختار درآمدند. اعراب کوفه که مانند شیعیان تا اندازه‌ای جانب مختار را گرفته بودند، از اعتماد کامل او به طبقه موالی خشمگین شده بودند. از این رو پشتیبانی از مختار رفته‌رفته فروکش کرد و اعراب به مصعب بن زبیر پیوستند. مصعب پس از شکست دادن و به قتل رساندن مختار، با سخت‌گیری تمام موالی را درهم کوبید. به طوری که به او لقب جزار «خونریز» دادند. به رغم کشتار سنگینی که مصعب از موالی کرد، با خروج زیدبن‌علی، نواده حسین بن علی (ع) بر ضد بنی‌امیه، در سال ۱۲۲ ق طرفداران عمده او موالی بودند. اما دعوت زید بواسطه تردیدهای خود او و عدم تجانس میان یارانش بشکست انجامید. همچنین اندکی بعد، در سال ۱۲۵ ق یحیی بن زید در خراسان بر امویان خروج کرد و در جوزجانان از لشکر نصر بن سیار، والی خراسان شکست خورد و به قتل رسید. پس از مرگ این دو تن عملاً تمامی طرفداران فرق مختلف شیعه به دعوت سری عباسیان پیوستند.

کج مثال ۱: نبرد «جماجم» بین چه کسانی انجام شد و چه نتیجه‌ای در بر داشت؟

- (۱) ابن مهلب و فیروز - پیروزی ابن مهلب  
(۲) ابن مهلب و فیروز - پیروزی فیروز  
(۳) ابن اشعث و سپاه حجاج - شکست ابن اشعث  
(۴) ابن اشعث و سپاه حجاج - پیروزی ابن اشعث

پاسخ: گزینه «۳» نبرد جماجم میان ابن اشعث و سپاه حجاج انجام شد که در نهایت به شکست ابن اشعث و پیروزی سپاه حجاج انجامید.

#### مرجه و نومسلمانان

مرجه جریان فکری، اجتماعی بود که در سراسر دوران اموی در عرصه اندیشه و سیاست نقش فعالی ایفا نمود و مدارا و تساهل از ویژگی‌های برجسته آن محسوب می‌شد. هر چند برخی از پیروان این گروه به بازوهای فکری امویان بدل شدند و با تفکیک ایمان از عمل به تظهير فاسقین از جمله امویان و عمالشان پرداختند، اما تعریفشان از ایمان که آن را تا سرحد اقرار به زبان محدود ساخته بود، باعث شد که برخی از آنان در عصر اموی، به واسطه دفاع از



## مدرسایان شریف

### فصل بیستم

#### «از کودتای اسفند ۱۲۹۹ ش تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش»

#### از رضاخان میرپنج تا رضاشاه پهلوی

رضا خان از اهالی سوادکوه بود، در کودکی به همراه مادرش به تهران آمد. دایی رضاخان، سرپرستی او را بر عهده گرفت. رضاخان در جوانی وارد نیروهای قزاق شد و به زودی مدارج ترقی را طی کرد و به درجه‌ی سرهنگی رسید. رضاخان با رشادت‌هایی که طی جنگ جهانی اول در همدان از خود نشان داد، در سال ۱۲۹۹ ش به میرپنجی قزاق‌های قزوین منصوب شد. زمانی که انگلیس، قدرت قاجارهای از درون پوسیده را برای حفظ منافع خود مناسب ندید، به فکر روی کار آوردن دولتی در ایران شد که مقتدر باشد و بتواند شورش‌های داخلی را سرکوب کند و حافظ منافع انگلیس نیز باشد. افراد زیادی برای این منظور معرفی شدند، اما سرانجام قرعه به نام رضاخان میرپنج و سید ضیاءالدین افتاد، تصمیم بر این گرفته شد طی کودتایی قزاق‌ها وارد تهران شوند و اداره‌ی امور را به دست بگیرند. کودتاچیان با حمایت مسلم انگلیس در ۳ اسفند ۱۲۹۹ هـ.ش بدون کوچک‌ترین زد و خوردی وارد تهران شدند و به احمد شاه چنین وانمود کردند که همه چیز تحت کنترل آن‌هاست و برای حفاظت تاج و تخت او دست به چنین حرکتی زده‌اند. رضاخان فرمان دستگیری رجال و شخصیت‌های سرشناس شهر را صادر کرد و طی اعلامیه‌ای از مردم خواست از فرامین حکومت نظامی که در تهران برقرار شده سرپیچی نکنند. به این ترتیب در حالی که احمد شاه ناتوان و بی اراده در تهران در مصدر کارها بود، کودتایی به وقوع پیوست که چند سال بعد اساس و بنیان قاجار را نابود کرد و باعث انقراض این سلسله شد. بعد از کودتا سید ضیاءالدین طباطبایی به عنوان رئیس الوزرا کابینه‌ی خود را که به کابینه‌ی سیاه معروف است، تشکیل داد. رضاخان نیز به فرماندهی کل قوا منصوب شد و اندکی بعد نیز به وزارت جنگ نایل آمد و ریاست قزاق‌ها و ژاندارمری را توأمان بر عهده گرفت و ارتشی متشکل از این دو گروه ایجاد کرد و به سرکوب شورش‌های مختلفی که به دلیل عدم حکومت مقتدر مرکزی صورت گرفته بود، پرداخت. سید ضیاء بعد از سه ماه در خرداد ۱۳۳۰ ش به دلیل فشارهای زیادی که بر او وارد شده بود و نیز به دلیل کودتایی که سعی داشت علیه احمد شاه و رضاخان انجام دهد، مجبور به استعفا شد. او به اروپا تبعید شد، بعدها به فلسطین رفت، سید ضیاء تا زمانی که رضاشاه در ایران حکومت می‌کرد در فلسطین به باغداری و کشاورزی مشغول بود. او تا پایان سلطنت رضاشاه به ایران بازنگشت، اما در زمان محمدرضا شاه به ایران آمد. او هر از چندگاه به دیدار محمدرضا شاه می‌رفت. بعد از سید ضیاء، قوام السلطنه به ریاست وزرا منصوب شد و مأمور تشکیل کابینه‌ی وزرا شد. قوام السلطنه در زمان نخست‌وزیری سید ضیاء به دستور او دستگیر و زندانی شد، قوام السلطنه که در خراسان، حکومت این ناحیه را به دست داشت از سوی رئیس ژاندارم‌های خراسان، محمد تقی خان پسپان دستگیر و به تهران فرستاده شد. زمانی که قوام به نخست‌وزیری منصوب شد در زندان بود. در زمان نخست‌وزیری قوام قیام‌های متعددی در گوشه و کنار کشور روی داد، شورش‌هایی که استقلال ملی و حیات سیاسی ایران را به خطر انداخته بود، رضاخان به عنوان وزیر جنگ با تکیه بر ارتش سازمان یافته خود بر تمام آن‌ها فایق آمد و توانست آرامش را به کشور بازگرداند. عمده‌ی این شورش‌ها عبارتند از:

#### درسنامه (۱): جنبش‌های بعد از مشروطیت تا روی کار آمدن رضاشاه



#### قیام خیابانی

شیخ محمد خیابانی، واعظ معروف محله‌ی شیخی «خیابان»، از دموکرات‌های برجسته‌ی آذربایجان به شمار می‌رفت. در نهضت مشروطه‌خواهی ایرانیان به عنوان یکی از مبارزان صنف بزازان جنگید و در مجلس دوم به دموکراتی جسور معروف شد. او روزنامه‌ی فارسی - ترکی تجدد را تأسیس کرد. تقسیم اراضی کشاورزی، تعیین حاکم مورد قبول مردم برای آذربایجان، تأسیس انجمن‌های ایالتی و ولایتی از جمله خواسته‌های حزب دموکرات آذربایجان و خیابانی به شمار می‌رفت. در سال ۱۲۹۸ ش / ۱۹۱۹ م با انتشار قرارداد جنجالی ۱۹۱۹ میان ایران و انگلیس، خیابانی به همراه گروه کثیری از فرقه‌ی دموکرات آذربایجان با حکومت مرکزی به مخالفت برخاستند و این قرارداد را محکوم کرد. دموکرات‌های آذربایجان دولت وقت (وئوق الدوله) را به فروش کشور متهم کردند. خیابانی حکومت آذربایجان را به دست گرفت و انجمن ایالتی - ولایتی آذربایجان را تشکیل داد، نام آذربایجان به آزادیستان تغییر یافت. حکومت مرکزی در شهریور سال ۱۲۹۹ ش در زمان نخست‌وزیری مشیرالدوله، قزاق‌ها را بر سرکوب شورش خیابانی به آذربایجان فرستادند. خیابانی در



## مدرسایان شریف

### فصل سوم

#### «ایران در زمان حکومت عباسیان»

#### درسنامه (۱): آغاز به کار عباسیان و شورش‌های ضد عباسی در ایران

##### خراسان مرکز دعوت عباسی در شرق

به دنبال سقوط دولت عرب‌گرای اموی، دولت عباسی که نوعی دولت عربی - ایرانی بود روی کار آمد. جاحظ، ادیب و دانشمند قرن سوم هجری در این خصوص می‌نویسد: «دولت اموی، دولت عربی، اعرابی بود و دولت عباسی، دولت عجمی خراسانی.» اگرچه دولت عباسی مدعی بود که دولتی به‌راستی اسلامی است، اما این دولت برای سربازان سپاه خراسان که **ابناءالدوله** خوانده می‌شدند، برتری قائل بود، به طوری که فرزندان‌شان نیز این امتیاز را به ارث بردند.

دعوت اصلی عباسیان با رهبری **محمد بن علی** آغاز و برای تبلیغ دعوت، خراسان انتخاب شد. این محیط به دلایل مختلف آمادگی بیشتری برای دعوت عباسیان داشت. نخست آن که از دمشق مرکز خلافت اموی بسیار دور بود و از این جهت نمی‌توانستند نظارت مستقیم بر آن داشته باشند؛ یا به سرعت سپاهی بدان سوی روانه کنند. دیگر آن که **کوفه**، شهری شیعه مذهب بود که سخت به علویان اعتقاد داشت و با داشتن گرایش علوی، نمی‌توانست از عباسیان طرفداری کند. همین‌طور **حجاز**، نه از نظر جمعیت و نیروی انسانی و اقتصادی کشش داشت و نه از نظر مذهبی گرایش علوی یا عباسی را بر می‌تافت، حجاز مذهبی میانه داشت که نه اموی بود و نه شیعه؛ بلکه بیشتر هوادار مشی خلیفه اول و دوم بود. **شام** هم از اصل زمینه نداشت؛ زیرا مرکز حکومت اموی بود و مردمانش هم سخت علاقه‌مند به این حکومت، در این صورت باید نقطه دوری انتخاب می‌شد که همان **خراسان** بود.

**خراسان** در روزگار امویان، از مناطق مهاجرپذیری بود که قبایل عربی از هر نقطه بدان سوی آمده بودند. این مهاجران، از دو طایفه **ربیع** و **مضر** بودند و نسبت به هم سخت دشمنی داشتند. اختلاف‌های قبیله‌ای خراسان را صحنه نزاع‌ها و کشمکش‌های طولانی کرده بود. افزون بر آن، ایرانیان این نقطه هم شدیداً مورد آزار امویان و ناراضی بودند. آنها، به رغم پذیرش اسلام، محکوم به پرداخت جزیه بودند. دلیلش هم آن بود که امویان اسلام آوردن آنها را نمی‌پذیرفتند. طبیعی بود که تبعیض‌های اعمال شده از طرف امویان بر ضد ایرانی‌ها که از آن با نام عجم یاد می‌شد، مردم را برای حمایت از جنبش‌های مخالف امویان آماده کرده بود.

نکته دیگری که درباره خراسان صادق است آن که این خطه، شورش خیز بود. در تمام دوران اموی، کار خراسان با مشکل مواجه بود و از جهت نصب یک والی که مورد اعتماد و حمایت همه گروه‌ها باشد، مسأله داشت.

عباسیان در سال ۱۰۹ ق شخصی را به نام **عمار بن یزید** معروف به **خدائش** برای تبلیغ دعوتشان به خراسان اعزام کردند. او پس از مدتی تلاش، در آن‌جا تحت تأثیر اندیشه‌های الحادی برخی از فرقه‌های منحرف قرار گرفت. امویان در سال ۱۱۸ ق او را دستگیر کرده و به قتل رساندند. بعد از **محمد بن علی** فرزندش **ابراهیم امام**، رهبری دعوت را برعهده گرفت. مرکز استقرار او شهر **حُمَیمه** در شام، در سر راه کاروان‌های حج بود. در این دوره هنوز عباسیان دعوت مستقل خویش را ظاهر نکرده بودند. شعار آنها **الرضامن آل محمد (ص)** بود. مردم به سوی اهل بیت پیامبر (ص) دعوت می‌شدند و تصورشان بر این بود که قرار است فردی علوی سر کار آید. زیرا علل اصلی نارضایتی نهضت عباسیان بی‌اعتنایی به مقررات اسلامی از طرف خلفا و پیروانشان، و دیگری استیلا و ترجیح اشراف عرب بود. بنابراین هنگامی که نفوذ خلافت دمشق در نتیجه اختلافات و کشمکش‌های داخلی عملاً در خراسان از بین رفت، تمام شرایط و مقدمات سقوط و اضمحلال امویان آماده گشت.

جهت اشاعه دعوت عباسی **ابراهیم امام**، **ابومسلم خراسانی** را به خراسان اعزام کرد. قرار بود وی در خراسان با **سلیمان بن کثیر** همکاری کند، اما به سرعت بر اوضاع مسلط شد و رهبری دعوت را در خراسان به دست گرفت. شعار دعوت عباسی این بود: عمل به کتاب خدا و سنت رسول (ص)، اطاعت از **الرضامن اهل بیت رسول الله (ص)**، اطاعت کامل از **والیان**.

##### قیام ابومسلم

عنصر اصلی در دعوت عباسی، **ابومسلم خراسانی** بود. بیشتر منابع، او را ایرانی دانسته و آن چنان که از این نقل‌ها بر می‌آید نخست بار پدرش مسلمان شد و نام عثمان را برگزید. خود وی نیز هر نامی داشته، در زمانی که کار رهبری دعوت عباسی را آغاز کرده، کنیه **ابومسلم** و نام **عبدالرحمن بن مسلم** را انتخاب کرده است. بنابراین وی از موالی و یا وابسته به هیچ طایفه عربی نبوده است. این مسئله برای ایرانیان می‌توانست جاذبه خاصی داشته باشد. پس از آن که **ابومسلم** در خانه **سلیمان بن کثیر** در روستای **سفیدنج** نزدیک مرو دعوت عباسیان را آشکار کرد، به همراه **سلیمان بن کثیر** و دیگر همدستانش



## مدرسایان شریف

### فصل چهارم

#### «حکومت طاهریان و علویان»

#### درسنامه (۱): حکومت طاهریان در خراسان

##### ۱- طاهر بن حسین (۲۰۷-۲۰۶ ق)

طاهر به عنوان جانشین مأمون در ربیع‌الآخر ۲۰۶ ق به خراسان آمد و در مرو مرکز خراسان اقامت گزید ولی یک سال بعد نام مأمون را از خطبه انداخت و خطبه را به نام یکی از فرزندان امام موسی کاظم (ع) خواند و مستقل شد. طاهر از فرزندان زریق بن اسعد است که در اوایل خلافت عباسی به طلحة‌الطلحات، امیر سجستان پیوست و با او که از اعراب خزاعی بود نسبت موالات یافت؛ جد طاهر، مصعب در زمان خلافت مهدی در پوشش قدرت و مکتبی داشت. پدر طاهر، حسین ظاهراً در زمان هارون فرمانروای آن جا شد و هنگام اقامت مأمون در مرو از نزدیکان وی به شمار می‌آمد؛ از این‌رو چون حسین در سال ۱۹۹ ق درگذشت، مأمون بر جنازه وی حاضر شد و کسانی را برای تسلیت نزد طاهر فرستاد. طاهر بن حسین، معمولاً به فارسی سخن می‌گفت، و ابن طیفور سخنان طاهر را در دم مرگ به فارسی ضبط نمود.

طاهریان مدعی بودند که از نوادگان رستم دلاور افسانه‌ای ایران هستند. در سال ۱۹۴ ق، طاهر در سرکوبی شورش رافع بن لیث، نواده نصر بن سیار، آخرین والی اموی خراسان جانب هر ثمه بن اعین، سپهسالار عباسی را گرفت. در سال ۱۹۵ ق طاهر به فرماندهی سپاهی گماشته شده بود که مأمون برای رویارویی با نیروهای امین در همدان به ری فرستاده بود. در نبردی که میان سپاه دو طرف در گرفت علی بن عیسی بن ماهان شکست خورد و کشته شد؛ و از دلایلی که در باب لقب ذوالیمینین طاهر آورده‌اند، آن است که وی در این نبرد مردی از سپاه دشمن را با ضربت دست چپ دو نیم کرد. و به نوعی صاحب دو دست راست است. طاهر پس از پیروزی در ری به حملات خود بر لشکریان امین ادامه داد تا این که سربازان ایرانی طاهر، امین را که گرفتار شده بود، به هلاکت رساندند. برخی منابع می‌گویند که بعدها مأمون طاهر را مسئول مرگ برادر دانست. با وجود آن که طاهر یکی از معماران پیروزی مأمون بود، مع‌ذک مأمون به او فرمان داد که نگهداری ایران غربی، عراق و شبه‌جزیره عربستان را به حسن، برادر فضل بن سهل، معروف به ذوالریاستین (مردی که بر دو کار ریاست می‌کند، التدبیر و الحرب، یعنی کشوری و لشکری) مشاور اصلی‌اش که ایرانی بود واگذار کرد. طاهر در عوض ولایت جزیره و شام یافت و وظیفه ویژه نبرد با نصر بن شیبث‌العقیلی، از رؤسای محلی عرب که شورش از هواخواهان امین به راه انداخته بود، بدو سپرده شد. طاهر وظایف دیگری نیز در عراق به عهده داشت؛ صاحب شرطه و کارگزار و مسئول نظم عمومی بغداد گردید و مسئولیت جمع و جبايت خراج سواد عراق که منطقه کشاورزی حاصل‌خیز و پر رونقی در مرکز عراق بود را نیز به عهده داشت. طاهر در سال ۲۰۵ ق والی تمام سرزمین‌های خلافت که در مشرق عراق واقع بودند گردید. طاهر با رسیدن به مشرق نام خلیفه را از خطبه انداخت و هم‌چنین در برخی سکه‌هایی که در سال ۲۰۶ ق ضرب کرد نام خلیفه را نیاورد. هر دو اقدام طاهر در واقع اعلام استقلال از خلافت بغداد بود. اما در همین هنگام طاهر در مرو درگذشت (۲۰۷ ق). طاهر ذوالیمینین اولین امیر ایرانی بود که امارت استکفاء خراسان را در خاندان خویش موروثی کرد.

##### ۲- طلحه بن طاهر (۲۱۳-۲۰۷ ق)

طلحه پسر طاهر ذوالیمینین در ایام پدر به حکومت سیستان منصوب بود و تا سال فوت پدر در آن جا می‌زیست. چون خبر وفات طاهر رسید، طلحه به خراسان رفت و از آن جا از جانب خود الیاس بن اسد سامانی را به سیستان فرستاد. مأمون خواه ناخواه حکومت او را بر خراسان تأیید کرد. برخی منابع می‌گویند که خلیفه در ابتدا عبدالله بن طاهر را بر جای پدر گماشت، اما درگیری عبدالله با فتنه نصر بن شیبث در جزیره وی را واداشت تا طلحه را عامل خود در خراسان کند. مأمون ظاهراً به صلاح‌الدین احمد بن ابی‌خالد، یکی از پسران طاهر را در حکومت خراسان ابقا کرد. مهمترین گرفتاری طلحه در خراسان، خوارج بودند که از ده‌ها سال پیش، از سیستان، خراسان را مورد تاخت و تاز خود قرار می‌دادند. زمانی که علی بن عیسی بن ماهان از طرف هارون در خراسان بود، حمزه خارجی یکی از نیرومندترین شورش‌های خارجی را به وجود آورد که تا سالها ادامه داشت او با نیروهای خود که بیش از همه عرب بودند، بارها شهرهای



# مدرسایان شریف

## فصل پنجم

### «صفاریان»

#### درسنامه (۱): حکومت صفاریان در شرق قلمروی اسلامی



#### سیستان پیش از قیام یعقوب

مرکز ولایت سیستان، زرنگ بود که در تاریخ اساطیری ایران، بنای آن را به گرشاسب نسبت می‌دهند زرنگ در زمان صفاریان، شهری بزرگ با پنج دروازه آهنین بود. بُست از شهرهای مهم سیستان بود و مرکز بازرگانی به حساب می‌آمد. قرن‌های دیگری دیگر از شهرهای سیستان و زادگاه صفاریان بود. در زمان فتوحات مسلمین، امیران محلی سیستان، کابل و زُخُد، زنبیل یا زنبیل نامیده می‌شدند. پس از ظهور اسلام، در دوران خلافت عمر به سال ۲۳ ق عاصم‌بن عمرو التمیمی، سیستان را فتح و با مردم آن صلح کرد و حاکم آن جا شد. در زمان خلافت امام علی (ع)، عبدالرحمن نامی از سوی آن حضرت حاکم سیستان شد. از اقدامات مهم او بنای مسجد جامع سیستان بود. در روزگار عبدالرحمن، حسن بصری به آموزش فقه و تفسیر و حدیث پرداخت و در مسجد جامع نماز برپاداشت. در زمان حکومت امویان و مروانیان مهم‌ترین مشغله و مشکل حکام سیستان جنگ با کفار مرزهای شرقی سیستان به‌خصوص کفار کابل بود. مشکل دیگری که در اواخر حکومت امویان به مشکلات حکام سیستان افزوده گشت، اختلاف بین دو طایفه عرب بنی تمیم و بنی بکر بود که به اختلاف فریقین معروف است. به علت موقعیت خاص سوق الجیشی، جغرافیایی و سیاسی سیستان، گروه‌هایی با اهداف مذهبی و سیاسی گرد آمدند. مهم‌ترین این گروه‌ها عبارت بودند از: خوارج، مطّوعه و عیاران.

#### ۱- خوارج

خوارج سیستان از فرقه ازارقه، پیروان نافع بن ازرق بودند. پس از آن که خوارج ازارقه در جنگ با مهلب بن ابی صفره شکست خوردند، به ایران گریختند. ازارقه دو دسته شدند، یک دسته با قطری بن فجاءة المازنی و دسته‌ای با عبد رب‌الکبیر آمدند تا به سیستان رسیدند و اصل خوارج در سیستان از طریق آنهاست. از رهبران مشهور خوارج سیستان حمزه، پسر آذرک از دهقانان سیستان بود، که شورش وی توسط طلحه بن طاهر سرکوب شد.

#### ۲- مطّوعه یاغازیان

مردمی که داوطلبانه دسته‌هایی سازمان‌یافته برای مبارزه با خوارج تشکیل دادند مطّوعه خوانده می‌شدند. از رؤسای مطّوعه، صالح بن نصر بود که در سال ۲۳۷ ق به بهانه دفع خوارج، مطّوعه و عیاران سیستان را از جمله یعقوب و برادرانش را که در این زمان به صحنه سیاست گام نهاده بودند. جمع کرد و بر بُست غلبه یافت از آنجاکه صالح بن نصر، برخلاف پیمان مطّوعه و عیاران، خیلی زود داعیه غارتگری و تجاوز یافت، عیاران سیستان به رهبری یعقوب بن لیث، با او به مخالفت برخاستند و پس از نبردی او را شکست دادند و جایش را به درهم بن نصر سپردند. اندکی بعد درهم، قصد جان یعقوب بن لیث را کرد و چون یعقوب از قصد او آگاه شد، او را کنار زد و خود به سال ۲۴۷ ق قدرت را به دست گرفت.

#### ۳- عیاران

عیاران گروهی سلحشور بودند و در هر شهر تا اندازه‌ای با تشکیلات اصناف مرتبط بوده‌اند. افراد این طبقه اساس کار خود را بر آداب جوانمردی بنا نهاده‌اند و چه بسا از طریق راهزنی و دزدی امرار معاش می‌کردند. این جماعت در جنگ‌های محلی بین امراء و حکام ولایت غالباً به‌عنوان مزدور و یا به جهت رعایت حقوق دوستی و نعمت مداخله می‌کردند. در ایام فترت و ضعف حکومت، عیاران غالباً به سراهای امرا و توانگران دستبرد می‌زدند و از محتشمان به تهدید و فشار پول می‌ستاندند. رئیس عیاران را سرهنگ و سرعیاران می‌خواندند.

صفات عیاران، دلیری، شجاعت، صبوری، راستی، یاری به درماندگان، وفای به عهد و سرانجام دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنان بود. عیاران صاحبان حرفه بودند و در شرایط عادی از آن طریق امرار معاش می‌کردند؛ برای مثال یعقوب رویگر بود و برادرش عمرو بنا. بیشتر آنان پس از کار روزانه در محل‌های خاص به نام «لنگر» و یا «پاتوق» جمع می‌شدند و به آموزش و پرورش تن و روان می‌پرداختند. عیاران تشکیلات شبه نظامی داشتند: عریف، فرمانده ده نفر؛ نقیب، فرمانده ده عریف؛ قائد، فرمانده ده نقیب و سرهنگ، فرمانده ده قائد. یعقوب لیث بنیان‌گذار حکومت صفاریان نیز در زمره عیارانی بود که در سیستان فراهم آمده بودند.

سنت عیاران در تاریخ ایران به نام‌های گوناگون جریان دارد؛ قلندران، لوطیان و داش‌ها از گونه‌های تغییر یافته این گروه اجتماعی محسوب می‌شوند.



# مدرسان شریف

## فصل ششم

### «سامانیان»

#### درسنامه (۱): حکومت سامانیان در خراسان و ماوراءالنهر



#### آغاز قدرت‌یابی سامانیان

آل سامان پیش از طاهریان در منطقه خراسان، صاحب اقتدار و امارت شدند. هر چند این اقتدار به صورتی محدود و محلی بود لیکن نشانگر پیشینه و قدمت متقدم این خاندان بر دیگر خاندانهای حکومتی خراسان است. سابقه سیاسی فرزندان سامان به آغاز قرن دوم هجری بر می‌گردد. اینان در منطقه ماوراءالنهر صاحب قدرت محلی شدند تا اینکه حوادث و کشمکش‌های سیاسی - نظامی خراسان، منجر به ورود خاندان‌های صاحب اقتدار به صحنه و حمایت از خلیفه عباسی شد. آل سامان، همزمان با امارت طاهریان بر خراسان، به عنوان والیان تابع عمل می‌کرده‌اند. به همین دلیل بعدها پس از سقوط طاهریان در ۲۵۹ ق خود را وارث آنان بر می‌شمرده‌اند.

سامانیان سلسله‌ای منسوب به مردی دهقان‌تبار با عنوان «سامان خدای» می‌باشند. برخلاف نظر پاره‌ای مورخان که سامان را نام جد سامانیان دانسته‌اند، باید گفت که سامان نام منطقه‌ای است که نیای سامانیان بر آنجا فرمانروایی می‌کردند.

اغلب منابع تاریخی سامان‌خدای را از اقباق بهرام چوبین سپهسالار ایران در زمان هرمزد چهارم دانسته‌اند. سامان‌خدای در اواخر قرن اول هجری بر بلخ حکومت داشت وی به وسیله اسد بن عبدالله القسری حاکم خراسان اسلام پذیرفت، و به واسطه آن فرزند خود را اسد نامید. از اسد نامی در منابع نمی‌رود تا آنکه می‌شنویم که در خلافت مأمون، غسان بن عباد، والی خلیفه در خراسان چهار پسر اسد را به تلافی حمایتی که از مأمون در برابر فتنه رافع بن لیث کرده بودند، پاداش داد. (۲۰۴ ق) و چهار پسر اسد هر یک به حکومت شهری گماشته شدند. نوح، به حکومت سمرقند دست یافت. احمد، فرغانه، یحیی شاش و ایلیاس هرات را به دست آورد. سپردن حکومت به پسران اسد آغاز قدرت یافتن سامانیان در ماوراءالنهر (فرارود) است، احمد در ایلام پیروی امارت فرغانه و سمرقند را به پسر بزرگترش نصر واگذاشت و خود در سال ۲۵۰ ق درگذشت. نصر بر شش برادرش ریاست یافت و در سال ۲۶۱ ق معتمد خلیفه رسماً منشور امارت جمیع بلاد ماوراءالنهر را به نام نصر بن احمد فرستاد و نصر در سمرقند اقامت اختیار نمود و از برادران، اسماعیل را به نیابت خویش به بخارا فرستاد و برادران دیگر را هم هر کدام به شهری به مأموریت روانه نمود. در واقع نحوه قدرت‌یابی اسماعیل در بخارا بدین‌گونه بود که به دنبال خلأ قدرت حاصل از سقوط طاهریان، شورشهایی در بخارا روی داد و روحانی بزرگ بخارا ابو عبدالله بن ابی حفص از امیر نصر یاری خواست و امیرنصر با درخواست ابو عبدالله مبنی بر فرستادن اسماعیل به بخارا موافقت نمود و اسماعیل را در سال ۲۶۰ ق به سوی بخارا فرستاد.

اولین اقدام اسماعیل پس از ورود به شهر بخارا دستگیری حسین بن محمد الخوارجی بود و پس از آن بر امور بخارا مسلط شد. اسماعیل پس از مدتی اقامت در بخارا، برادرش ابوزکریا یحیی بن احمد را به نیابت خود در آن شهر باقی گذاشت و خود به سوی سمرقند رفت از آنجا که این کار بی‌اجازه امیرنصر صورت گرفت موجبات خشم وی را فراهم کرد؛ با این همه امیرنصر، اسماعیل را به شفاعت بزرگان دربار به بخارا بازگرداند. بر اساس قراردادی که میان امیرنصر و اسماعیل بسته شده بود، اسماعیل ملزم بود که سالانه مبلغ پانصد هزار درهم از درآمد بخارا را برای امیرنصر بفرستد اما پس از مدتی اسماعیل از ارسال اموال مقرر به سمرقند خودداری کرد. امیرنصر که این کار را نوعی سرپیچی از سوی اسماعیل قلمداد کرد، برای سرکوب او به تهیه سپاه اقدام نمود. امیرنصر به همراهی برادرانش ابوالاشعث که حکومت فرغانه را داشت و ابویوسف که بر شاش حکومت داشت آماده نبرد با اسماعیل شد. البته علاوه بر این موضوع، امیرنصر از روابط دوستانه‌ای که بدون اجازه او میان اسماعیل و حاکم خراسان (رافع بن هرثمه) برقرار شده بود، نگرانی داشت، پس از آنکه امیرنصر به سوی کرمینه رفت، رافع و اسماعیل او را تعقیب کردند اما در این حال، حمویه بن علی از سرداران صاحب تدبیر سامانیان به رافع بن هرثمه یادآوری کرد که اگر امیرنصر و امیر اسماعیل با یکدیگر سازش کنند و بر ضد وی اقدام نمایند او درمانده خواهد شد. بر این اساس رافع در هراس افتاد و با اعزام سفیری به امیرنصر پیغام صلح داد، با پایان یافتن این رویارویی به صلح، امیرنصر به سمرقند، رافع بن هرثمه به خراسان و اسماعیل به بخارا بازگشت. پس از مدتی امیر اسماعیل بار دیگر از اجرای قرارداد صلح سرباز زد و خراج مقرر بخارا را برای امیرنصر ارسال نکرد. این موضوع بار دیگر موجب شعله‌ور شدن آتش جنگ گردید. در جنگی که در پاییز سال ۲۷۵ ق در روستای «وازدین» در نزدیکی بخارا اتفاق افتاد امیرنصر شکست خورد و اسیر شد و اسماعیل برادرش را به



# مدرسایان شریف

## فصل هفتم

### «غزنویان»

#### درسنامه (۱): حکومت غزنویان

#### آغاز قدرت‌یابی غزنویان

غزنویان از ترکان قرق یا قارلق بوند و این نکته در منابع تاریخی از جمله حدود العالم من المشرق الی المغرب آمده است. این در حالی است که با به قدرت رسیدن پسران سبکتگین، آن‌ها نسب خود را به پادشاهان باستانی ایران می‌رساندند. غزنویان غیر مستقیم در زمانی که دولت سامانی گرفتار تجزیه، انقلابات دربار و توطئه‌ها و اعدام‌های ناگهانی بر سر جانشینی بود ظهور کردند. **الپ تگین** حاجب، سپهسالار ترک نیروهای سامانی که در فصل سامانیان ذکرش گذشت، غلامی ترک بود که توسط احمد بن اسماعیل سامانی خریده شد و پس از احمد پسر او نصر را خدمت کرد. الپتگین در حدود سی سال در خدمت امیرنصر بن احمد سامانی به سر برد و پس از او در عهد امیر نوح بن نصر سامانی به مقام حاجب بزرگ دربار سامانی گماشته شد. وی در روزگار حکومت امیر عبدالملک بن نوح به عنوان **حاجب بزرگ** در حکومت سامانیان همچنان مقامی ارجمند داشت. در سال‌های پایانی حکومت عبدالملک بن نوح، روابط امیر سامانی با الپتگین رو به تیرگی نهاد. هرچند دلیل اصلی این کدورت روشن نیست اما می‌توان احتمال داد که استیلای روز افزون الپتگین بر امور دربار و تلاش‌های مخالفان او، ناخوسندی امیر عبدالملک را موجب گردیده است. در آن احوال، امیر عبدالملک سامانی برای آنکه الپتگین را به صورتی محرمانه از مقام خود برکنار نماید، دستور داد حکومت **بلخ** را به آن حاجب بزرگ واگذار کنند. اما الپتگین در دربار سامانیان از چنان قدرت و نفوذی برخوردار بود که به فرمان عبدالملک گردن نهاد. در چنین وضعی امیر عبدالملک به ناچار فرمان داد سپهسالاری خراسان یعنی مهم‌ترین مقام نظامی در حکومت سامانیان به الپتگین واگذار گردد. بدین ترتیب بعد از برکناری **ابومنصور عبدالرزاق طوسی** از مقام سپهسالاری و امارت خراسان، در اواخر سال ۳۴۹ ق الپتگین به عنوان سپهسالار و حاکم خراسان، به نیشابور مرکز آن ولایت بزرگ وارد شد. وی برای اداره امور سپاه و سرزمین تحت فرمان خود، **ابوعبدالله محمد بن احمد الشبلی** را به عنوان پیشکار و دبیر خود برگزید.

بعد از قدرت‌یابی **امیر منصور سامانی**، الپتگین برای مبارزه با امیر منصور و طرفداران او دست به کار شد. وی برای اطمینان خاطر از اوضاع خراسان، نمایندگانی از جانب خویش نزد ابومنصور عبدالرزاق طوسی (حاکم سابق خراسان) فرستاد و از او خواست که در هنگام غیبت او امور خراسان را سرپرستی نماید. از سوی دیگر، دربار سامانی برای پیشگیری از اتحاد میان الپتگین و ابومنصور عبدالرزاق به طرح نقشه‌ای ماهرانه پرداخت تا آن دو را رو در روی یکدیگر قرار دهد. به همین منظور نامه‌ای از جانب بخارا برای عبدالرزاق فرستاده شد که در آن نامه، ضمن اعلام برکناری الپتگین از مقام سپهسالاری خراسان، از گماشته شدن ابومنصور عبدالرزاق به آن منصب سخن به میان آمده بود. الپتگین که دریافت بازگشت به نیشابور (به دلیل همکاری ابومنصور عبدالرزاق با سامانیان) غیر ممکن است و نیز چون سپاه او تاب رویارویی با نیروهای اعزامی از جانب دربار بخارا را ندارد، در اوایل سال ۳۵۱ ق به شهر **غزنه** عقب نشست و پس از غلبه بر امیر آن شهر در آنجا به عنوان امیر مقیم شد و **غزنه** را دارالاماره خود قرار داد. تاریخ ۳۵۱ ق را باید ابتدای تأسیس سلسله غزنوی دانست اگرچه استقلال واقعی غزنویان از سال ۳۸۷ ق که سال جلوس سلطان محمود است شروع می‌شود. بعد از مرگ الپتگین فرزندش **اسحاق** جانشین او شد. وی در آغاز حکومت خویش حمله لویک‌ها و سپاهیان او به غزنه مواجه شد و چون توان مقابله نداشت پا به فرار گذاشت و به دربار سامانیان پناهنده شد و در بخارا از امیر منصور بن نوح سامانی کمک خواست. اسحاق با سپاهی که سامانیان در اختیارش قرار دادند پس از یک سال به غزنه بازگشت و پس از پیروزی بر خاندان **لویک** امارت غزنه را به دست آورد و در سال ۳۵۵ ق درگذشت.

پس از درگذشت اسحاق، سران سپاه، **بلگاتگین** را به جانشینی وی انتخاب نمودند. بلگا که نام او در زبان ترکی به معنای حکیم و عاقل می‌باشد، فرمانروایی توانا و با نفوذ بود. اما دربار سامانی برای آنکه اختیار عزل و نصب حاکمان زابلستان را از دست ندهد، انتخاب بلگاتگین را مورد تأیید قرار نداد و سپاهی برای رویارویی با او به سوی غزنه روانه ساخت. بلگاتگین موفق شد سپاه اعزامی سامانیان را شکست دهد و آنان را به سوی بخارا متواری سازد. بلگاتگین در جریان محاصره گردیز، به زخم تیری از پای درآمد و سپاهیانش بدون کسب نتیجه مجبور به بازگشت شدند. پس از مرگ





## مدرسایان شریف

### فصل هشتم

#### «آل زیار و آل بویه»

#### نفوذ اسلام در سرزمین دیلم

بسیاری از علمای مسالک و ممالک (تقریباً به مفهوم جغرافیاست) معتقد بودند سرزمین دیلم که ناحیه‌ای کوچک و کوهستانی است در حدود رودبار فعلی و منجیل قرار داشته که به ناحیه گیل (گیلان) وصل بوده و میان آن و قزوین کوهی فاصله بوده است. به موجب نقل بلاذری (مؤلف فتوح البلدان)، خسرو پرویز چهار هزار تن دیلمی را به پایتخت آورد و ایشان را جزء خادمان و خواص خود قرار داد. این گروه پس از جنگ قادسیه به این شرط امان خواستند که در هر کجا مایلند فرود آیند و با هر که می‌خواهند هم‌قسم شوند و سهمی از بیت‌المال برای ایشان مقرر گردد. آن شروط پذیرفته شد و سرپرستی به نام **دیلم** برای آنان معین شد و از این پس «**حمراء دیلم**» نامیده شدند. نخستین کسی که از آن‌ها اسلام آورد، طبق نوشته طبری در سال دهم هجری و تبرین یحیی بود که از سوی پیغمبر (ص) به یمن رفت و نزد ابناء آمد و آنان را به اسلام دعوت کرد و نزد فیروز دیلمی فرستاد و او هم اسلام آورد.

برخلاف نظر برخی از مورخان که نفوذ اسلام در دیلم را در اوایل قرن چهارم و به وسیله حسن اطروش علوی دانسته‌اند، به موجب قراین، اسلام پیش از این تاریخ از طرق گوناگونی وارد دیلم شده است. از اوایل خلافت عباسیان که سادات علوی از سوی خلفا در فشار و ناراحتی بودند، سرزمین دیلم به تدریج پناهگاه آنان شد و طبعاً اسلام به آنجا راه یافت. طبق گفته مقدسی (مؤلف احسن التقاسیم) در قرن چهارم مردم نواحی دیلم شیعه و بیشتر مردم ناحیه گیل، سنی بوده‌اند. تا اینکه در آغاز قرن چهارم بنا به گفته مسعودی (مؤلف مروج الذهب) در سال ۳۰۱ ق، حسن بن علی بن محمد بن علی بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع)، ملقب به «**اطروش**»، در نواحی طبرستان و دیلم قیام کرد و **مُسَوِّدَه** (به صورت اسم فاعل از مصدر تسوید، به معنی سیاه جامگان، پیروان آل عباس) را از آنجا بیرون راند و دیلمیان را به دین اسلام دعوت کرد. گروه اندکی که بر دین خود باقی مانده بودند، دعوت او را اجابت کردند. بنا به گفته ابن اثیر، دیلمیانی که به دست اطروش اسلام آوردند، افرادی بودند که از پشت سفیدرود تا ناحیه آمل سکونت داشتند و اسلامشان همواره، تشیع بود و خود اطروش زیدی مذهب بود.

#### درسنامه (۱): امرای دیالمه آل زیار (۴۳۲ - ۳۱۶ ق)



#### شکل‌گیری دیالمه آل زیار

یکی از سلسله‌های نسبتاً کوچک ایران که در فاصله زمانی و مکانی میان دولت علویان طبرستان، سامانیان خراسان و بویه‌یان مرکز و جنوب غرب ایران شکل گرفت، **سلسله زیاری** است. داستان آل زیار از **اسفاربن شیرویه** آغاز شد که نسبتی با آل زیار نداشت. وی از فرماندهان ماکان بن کاکي بود و ماکان خود از فرماندهان علویان طبرستان بود که به تدریج، به استقلال گرایید. اسفار که خودسری ویژه خود را داشت با ماکان نساخت و از سپاه او جدا شد. چشم امید او به سوی سامانیان بود. به همین دلیل با حمایت آنها سپاهی فراهم آورد و از سوی سامانیان امارت گرگان را به‌دست آورد. در این زمان **مردآویج** به معنای مرد آویز، کسی که با مرد درمی‌آویزد فرزند زیاربن وردانشاه در سپاه او بود. مردآویج، از رؤسای مردمان گیل بود که به سامانیان پناه برده بود. هم اسفار و هم مردآویج، از خان‌زادگان محلی بودند که به مرور در سپاه علویان و سامانیان، موقعیتی به دست آورده بودند.

در جنگ اسفاربن شیرویه با داعی علوی در نزدیکی آمل، داعی شکست خورد. مردآویج که در این زمان در سپاه اسفار بود، با نیزه‌ای بر پشت داعی زد و او را کشت. اسفار با نشان دادن گرایش‌های ضددینی، به تخریب مساجد پرداخت و بدین ترتیب نشان داد که گرایش او متفاوت از سایر حکومت‌های نیمه‌مستقلی است که تلاش می‌نمودند حرمت اسلام را حفظ کنند. مرد آویج که از سوی اسفار حکومت زنجان را داشت، با حمایت وزیر معزول اسفار و جلب حمایت توده‌های مردم مسلمان و نیز همراهی امیر محلی طارم محمدبن مسافر، معروف به **سلار** که خود بنیان‌گذار یک سلسله محلی با نام **آل مسافر** شد - بر اسفار شورید. در نتیجه اسفار پا به فرار گذاشت اما در نزدیکی طالقان، قزوین گرفتار شد و به قتل رسید. از آن پس **مردآویج**، وارث اسفاربن شیرویه و در واقع بنیادگذار سلسله زیاری شد.



## مدرسایان شریف

### فصل نهم

#### «سلجوقیان»

#### درسنامه (۱): حکومت سلجوقیان در ایران



#### پیشینه سلجوقیان

سلاجقه طایفه‌ای هستند از ترکمانان غز و خزر که در ایام شوکت امرای سامانی در دشت‌های خوارزم (آرال) و سواحل شرقی دریای آسکون (خزر) و دره‌های علیای سیحون و جیحون سکونت داشتند. سلاجقه که پیش از ریاست یافتن سلجوق، نامی به‌خصوص نداشتند به علت قبول اسلام و مجاورت با ممالک سامانی گاهی در کشمکش‌های بین امرا و خانیان توران به سامانیان کمک می‌کردند و سامانیان به این سبب مانع رفت و آمد ایشان به بلاد خود نمی‌شدند، چنانکه یکی از رؤسای آنان که سلجوق بن دقاق نام داشت در اواخر عهد سامانی قبیله خود را به شهر جند از بلاد کنار سیحون در دره علیای این شط آورد و در آنجا مقیم شد. بعد از مرگ سلجوق، پسرش میکائیل با ترکمانان قبیله پدری با کفار مجاور جند به جهاد پرداخت ولی به قتل رسید و از او سه پسر ماند. یبغو یا جبغو و چغری و طغرل، این سه پسر پس از مرگ پدر قبیله خود را که از عهد سلجوقی به سلاجقه معروف شده بودند، از ناحیه جند کوچ دادند و عازم حدود بخارا پایتخت سامانیان شدند. اما سامانیان ایشان را از آنجا راندند و سلاجقه به بغراخان افراسیابی در توران پناهنده شدند. پس از مدتی به دلیل اختلاف بغراخان و پسران میکائیل، سلاجقه از توران به قریه نور از قرای نزدیک بخارا کوچانده شدند. در حدود سال ۴۱۶ ق فتنه ترکمانان سلجوقی در ماوراءالنهر اسباب زحمت کلی شد. جمعی از آنان به ریاست ارسلان بن سلجوق برادر میکائیل، در نزدیکی بخارا سر به شورش برداشتند که توسط سلطان محمود غزنوی شکست خوردند و متواری شدند.

اتباع ارسلان بن سلجوق به نام غزان عراقی در عراق و بلاد مغرب و شمال غربی ایران متفرق شدند و موفق به تشکیل سلسله‌ای نشدند. اما اصحاب پسران میکائیل پس از شکست دادن حاجب بزرگ مسعود و فتح دندانقان که به بر افتادن دولت غزنویان از ایران منتهی گردید اساس دولت بزرگی را ریختند. در سال ۴۲۶ ق که سه رهبر سلجوقی از جیحون گذشتند، خود را «موالی امیر مؤمنین» خواندند و هنگامی که طغرل بر نیشابور دست یافت لقب السلطان المعظم به خود داد و باب مناسبات سیاسی را با خلافت بغداد گشود.

#### امرای سلاجقه بزرگ

۱- رکن‌الدین ابوطالب طغرل بن میکائیل بن سلجوق: طغرل بن میکائیل پس از آنکه با کمک ابوالقاسم علی بن عبدالله جوینی معروف به سالار پوژگان وارد نیشابور شد در تاریخ شوال سال ۴۲۹ ق بر تخت مسعود غزنوی جلوس کرد و خود را سلطان خواند. جلوس طغرل ابتدای سلطنت سلجوقیان می‌باشد. بعد از جلوس طغرل، سران سپاه سلجوقی ممالک مفتوحه را به شرح ذیل بین خود تقسیم کردند:

۱- نیشابور تا ساحل جیحون و ماوراءالنهر نصیب چغری گردید که نام اسلامی او داوود بود. پس از مدتی چغری بخارا و بلخ و خوارزم را نیز به قلمرو خود اضافه نمود.

۲- قهستان و جرجان نصیب ابراهیم ینال برادر مادری طغرل شد.

۳- هرات و پوشنگ و سیستان و بلاد غور به پسر عموی پسران میکائیل ابوعلی حسن بن موسی بن سلجوق سپرده شد.

۴- ریاست کل سلاجقه یعنی مقام سلطنت به عهده طغرل که نام و لقب و کنیه اسلامی او رکن‌الدین ابوطالب محمد است واگذار گردید و خلیفه عباسی، قائم، قدرت او را به رسمیت شناخت. سلاجقه ضمن پذیرش خلافت عباسی، با هدف پیروزی بر نیروی آل بویه و زمینه‌چینی برای گسترش نفوذشان تا عراق، سیاست توسعه‌طلبانه خود را در ایران پی‌گرفتند و در سال ۴۲۳ ق بر ری چیره شدند و در سال بعد گرگان و طبرستان را تصرف کردند و در سال ۴۴۲ ق سلطان طغرل بیک بر اصفهان دست یافت و آنجا را به پایتختی برگزید و پس از چهار سال منطقه آذربایجان را به تصرف درآورد. بدین‌گونه حکومت سلاجقه بزرگ در خراسان و ایران ایجاد شد. به علت اختلافات خانوادگی خاندان آل بویه و درگیری‌ها و رقابت‌ها میان امیران آل بویه، امنیت از بغداد رخت بریست. در آستانه ورود سلاجقه بزرگ به عراق، ابو حارث ارسلان بساسیری، از فرماندهان ترک شیعی آل بویه، بر بغداد و اطراف آن تسلط



# مدرسایان شریف

## فصل دهم

### «غوریان»

#### درسنامه (۱): حکومت غوریان



#### پیشینه غوریان

میان قلمرو غزنویان و خراسان سلجوقی ولایت حائل غور قرار داشت که ناحیه‌ای کوهستانی و صعب‌العبور در مرکز افغانستان بود و قسمت غربی آن را که در مجاورت ولایت هرات قرار داشت **غرجستان** و **جبال** می‌نامیدند. بزرگ‌ترین و مشهورترین آبادی‌های ناحیه غور شهر **فیروزکوه** بود که پایتخت پادشاهان اصلی غور محسوب می‌شد اما به تدریج سلاطین غور **بامیان** و **هرات** و بعدها **غزنه** را به عنوان پایتخت اختیار نمودند.

آگاهی ما درباره اصل و نسب غوریان منحصر به اطلاعات **قاضی منهاج جوزجانی** است که کتاب خود را در سال ۶۵۸ ق در دهلی نوشته است. منبع اصلی وی درباره تاریخ غوریان اثر منظوم **فخرالدین مبارکشاه مروودی**، شاعر دربار غیاث‌الدین محمد بوده است. یکی از افتخارات سلسله‌های حکومتگر این بوده که خود را از نسل شاهان کهن معرفی کنند و این کار هم مشکل نبوده؛ زیرا شاعران و نویسندگان و صاحبان علم انسب برای خوشایند مخدومشان چنین کاری می‌کرده‌اند. به هر حال، بنا بر روایات موجود سلاطین غوری مدعی بودند که از فرزندان **ضحاک**، شاه معروف شاهنامه‌اند و یکی از اجداد آنان که **شَنَسَب** نام داشته بر دست امیرالمؤمنین علی (ع) اسلام آورده بود و به همین دلیل سلاطین غور را گاهی **آل شَنَسَب** نیز می‌گویند.

از اخبار جسته و گریخته در منابع چنین بر می‌آید که والیان اموی برای به اطاعت درآوردن غوریان با آنان نبرد کرده‌اند. بنابر روایت ابن اثیر، اسدبن عبدالله القسری در سال ۱۰۷ ق ابتدا به غرجستان حمله کرد و پادشاه آنجا اسلام را پذیرفت و سپس غور، جبال هرات و اراضی جنوب غرجستان را مورد حمله قرار داد. اسد در سال ۱۰۸ ق نیز به غور حمله کرد. لشکرکشی‌های حکام اموی خراسان نتوانست سلطه آنان را بر غور تثبیت کند اما این لشکرکشی‌ها باعث شد که غوریان به سوی دشمنان بنی‌امیه متمایل شوند. بنا بر روایت جوزجانی، آنان در قیام ابومسلم بر ضد امویان به رهبری امیرفولاد، یکی از فرزندان ملک شنسب بن خرنک شرکت داشتند و مانند مردم خراسان در بر پایی حکومت عباسیان نقش مهمی ایفا نمودند. جوزجانی، شنسب بن خرنک را اولین حکمران منطقه غور در اوایل دوران اسلامی می‌داند. او درباره قدرت‌یابی غوریان در این سرزمین می‌نویسد:

«در درگیری شدید میان فریدون و ضحاک، بسطام پسر ضحاک به همراهی پدر به مقابله با فریدون پرداخت. او در این رویارویی دچار شکست گردید و به مناطق کوهستانی غور فرار نمود. بنابراین بسطام، پسر ضحاک با استقرار در سرزمین غور اولین شخصیت از رجال سیاسی غوریان است که به قدرت رسید.»

امرای غوری که از فرزندان بسطام هستند به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

۱) سلاطین غور؛ ۲) سلاطین بامیان؛ ۳) سلاطین غزنه؛ ۴) سلاطین شنسی هند.

مورخان پادشاهان غور را معمولاً از امیر فولاد غوری شنسی آغاز کرده و تعداد آنها را ۲۲ تن شمرده‌اند.

#### امرای غوری

**بنجی بن نهاران** از امرای بزرگ و قدرتمند غور و معاصر هارون‌الرشید بود. از مشاجرات بین او و مدعی دیگری برای حکومت در غور به نام شیش بن بهرام چنین بر می‌آید که تقدم در اسلام از ضروریات حکومت در غور بوده است. آن دو که موفق به حل اختلافشان نشدند برای داوری نهایی به بغداد نزد هارون‌الرشید رفتند و سرانجام هارون منشور حکومت غور را به بنجی نهاران داد؛ از این رو، حکومت غور در فرزندان او تداوم یافت.

از دیگر امرای غوری **سوری بن محمد** فرزند زاده امیر بنجی و معاصر یعقوب لیث صفاری بود. از مهمترین مشکلات زمامداری وی اختلاف‌ها و درگیری‌های داخلی بود که پیوسته بین مسلمانان و مشرکان جاری بود.

از رؤسای غوری، **محمد بن سوری** اولین کسی است که با محمود غزنوی و پدرش سبکتکین معاصر بود و سرانجام در سال ۴۰۱ ق طی حمله محمود غزنوی تسلیم سلطان شد و در حال اسیری مرد، پس از حمله محمود غزنوی در سال ۴۰۱ ق او مبلغانی در این سرزمین گذاشت تا فرائض اسلام را به غوریان تعلیم دهند.



# مدرس‌ان شریف

## فصل یازدهم

### «خوارزمشاهیان»

#### درسنامه (۱): حکومت خوارزمشاهیان



#### پیشینه خوارزمشاهیان

خوارزم که با نام‌های خوراسمیه و خوراسمیا نیز در منابع ذکر شده، از مناطق قدیمی و باستانی ایران بوده که از زمان‌های قدیم به همین نام خوانده می‌شد. این سرزمین پس از حمله مغول «خیوه» نامیده شد. بنا به گفته بیرونی اولین خاندانی که بر خوارزم حاکمیت یافتند، فرزندان سیاوش بودند، اما اولین سلسله که با عنوان خوارزمشاه در این منطقه قدرت یافت، آل آفریق بود که حکومت آنان از ۳۰۵ تا ۳۸۵ ق ادامه داشت. دومین سلسله خوارزمشاهی را ابوالعباس مأمون بنیانگذاری کرد. مأمونیان، گرگانج را مرکز حکومت خود قرار دادند. این سلسله را آل فریغون نیز می‌نامند. از سال ۴۰۸ ق، خوارزم جزئی از امپراتوری غزنوی گردید و محمود غزنوی اداره آن را به یکی از غلام سپهسالاران خود، به نام ابوسعید آلتونتاش سپرد و وی لقب خوارزمشاه یافت. آلتونتاش با دو پسرش سلسله کوتاه مدت خوارزمشاهی دیگری را در این منطقه تشکیل داد که تا سال ۴۳۲ ق تداوم یافت. در زمان سلجوقیان (ملکشاه سلجوقی) سرزمین خوارزم به صاحب مقام «طشت دار» که از ارکان مقامات درباری به شمار می‌آمد واگذار گردید. بدین ترتیب جد خاندان خوارزمشاهی، انوشترکین گرچه، طشت دار سلطان ملکشاه سلجوقی، والی خوارزم شد و بنیان حکومت خوارزمشاهی شد.

#### امرای خوارزمشاهیان

**۱- قطب الدین محمد بن انوشترکین (۴۹۰-۵۲۲):** خوارزمشاهیان از عقب انوشترکین گرچه بلکاتکین، امیر سلجوقی بودند. بلکاتکین وی را همراه غلامانی دیگر از گرچستان خریداری کرده بود. به همین علت، به انوشترکین گرچه مشهور گردید. وی به دربار ملکشاه راه یافت و در آنجا «مزیت مرتبت یافت» و به مقام طشت داری رسید.

(طشت دار: ناظر آفتابه و لگن و ابریق‌های سلطان بود و از میان غلامان صدیق انتخاب می‌شد)

پس از انوشترکین پسر ارشدش، قطب‌الدین محمد، سیمت حکومت خوارزم و مقام طشت‌داری یافت. در سال ۴۹۰ ق امیر حبشی بن التونتاش، حاکم خراسان از سوی برکیارق حکومت خوارزم را به قطب‌الدین محمد واگذار کرد. و این مقام از این تاریخ به بعد در خاندان قطب‌الدین محمد بن انوشترکین موروثی گردید. بر این اساس سال ۴۹۰ ق ابتدای تأسیس سلسله خوارزمشاهی و قطب‌الدین محمد اولین خوارزمشاه از این خاندان است. پس از مرگ وی فرزندش اتسز، فرمانروای خوارزم گردید.

**۲- علاءالدوله مظفر اتسز بن قطب‌الدین محمد (۵۲۲-۵۵۱):** اتسز مؤسس واقعی حکومت خوارزمشاهیان است. اتسز در سال‌های اول فرمانروایی خود، از سنجر اطاعت می‌کرد، ولی مدتی بعد علیه سنجر قیام کرد و نام او را از خطبه انداخت. اتسز ضمن تحکیم موقعیت و سلطه خود بر خوارزم، اراضی وسیع میان جند و منقشلاق را تحت نفوذ خود در آورد و به اعماق ترکستان لشکر کشید و بر پادشاه کافر آن پیروز گشت. سنجر به دلیل خودسری‌های اتسز و به خصوص به دلیل توقیف افرادش در خوارزم و مسدود شدن تمام راه‌های منتهی به خراسان توسط اتسز، در محرم سال ۵۳۲ ق با سپاهی فراوان به خوارزم لشکر کشید. اتسز که در قلعه هزار اسپ مستقر بود به مقاومت پرداخت. اما چندان طولی نکشید که شکست خورد. با شکست اتسز، سنجر بار دیگر سراسر خوارزم را به تصرف درآورد و با عزل اتسز، حکومت آنجا را به برادر زاده‌اش ملک غیاث‌الدین سلیمان شاه بن محمد واگذار کرد و خود به مرو بازگشت. پس از بازگشت سنجر، اتسز به خوارزم بازگشت و سلیمان‌شاه را مغلوب ساخت و دوباره حاکمیتش را بر خوارزم تثبیت نمود. اتسز در گرفتاری‌هایی که در جنگ با قراختاییان و سپس در غلبه غز برای سنجر پیش آمد نیز چند بار در صدد تسخیر خراسان برآمد ولی موفق نشد. یک بار نیز اتسز آدم کشانی را از خوارزم برای کشتن سنجر فرستاد. که البته موفق نشدند و افشای این راز به قیمت جان ادیب صابر خفیه نویسنده سنجر در خوارزم منجر شد.



## مدرسایان شریف

### فصل دوازدهم

#### «تاریخ ایران از استیلای مغولان تا انحطاط ایلیخانان»

##### درسنامه (۱): شکل‌گیری قدرت مغولان



#### مغولان قبل از ظهور چنگیز

قبایل زرد پوست که از سوی ایرانیان و چینیان به نام تاتار نامیده می‌شدند، در سرزمین مغولستان، در قلب آسیا سکونت داشتند. تا قبل از ظهور چنگیزخان مغولان به صورت طوایف پراکنده زندگی می‌کردند و شیوه زندگی آنها خانه به دوشی بود و از طریق غارت و شکار و جنگ روزگار می‌گذراندند و گاهی به دولت چین باج می‌دادند. برای چین تصرف مغولستان ارزش چندانی نداشت، در قرن سوم قبل از میلاد دولت چین برای مقابله با حملات این اقوام دیوار چین را بنا کرد که تا امروز پا برجاست.

نقش اوضاع طبیعی و جغرافیایی مغولستان در شیوه زندگی و خصوصیات رفتاری و آداب و رسوم و اعتقادات ساکنین این ناحیه بسیار مهم بود. مغولستان از سویی از صحرای گبی و از سوی دیگر از قراقرم و قزل قوم متأثر بود. مغولان از کودکی با شکار آشنا می‌شدند همین امر آنها را در مقابله با حریف مغلوب ناپذیر می‌کرد. درباره اقوام ساکن مغولستان نخستین مطالب گوناگونی وجود دارد؛ در «تاریخ سری» آمده نژاد مغولان از یک گرگ نر و یک گوزن ماده پدید آمده است. دیوید مورگان بر این باور است که زادگاه مغولان در سرزمین کنونی جمهوری مغولستان قرار داشته است.

قبل از تأسیس امپراتوری مغول توسط چنگیز، اقوام مختلف مغول و ترک با هم در جنگ و رقابت بودند و به مناطق متمدن اطراف هجوم می‌آوردند، بعد از قدرت‌یابی چنگیز گروهی از آنها مثل مرکیت‌ها و تاتارها برای همیشه از بین رفتند و گروهی نیز به چنگیز پیوستند.

#### قبایل ترک و مغولی مغولستان

۱- **اویغورها:** به معنی مدد کردن و به هم پیوستن، آنها متمدن‌ترین اقوام آسیای میانه بودند و قسمت اعظم راه ابریشم را در دست داشتند، همین امر باعث متمدن‌تر و ثروتمندی آنها شد، مانویان و مسیحیان و بودایی‌ها در هنر و فرهنگ آنها تأثیر داشتند، آنها ترکان با سواد بودند و مربیان دنیای ترک را تشکیل می‌دادند. امیر گرگوز نویان حاکم مغولی در ایران بعد از حمله مغولان، از این اقوام بود. اویغورها توسط اقوام مهاجم فرقیز نابود شدند.

۲- **قوم قیات:** چنگیز از این طایفه کوچک بود.

۳- **قوم اویرات:** آنها در مغرب دریای بالکان بودند و با قدرت‌یابی چنگیز مطیع او شدند.

۴- **تاتارها:** آنها در نزدیکی سرحدات چین قرار داشتند و گهگاه با آنها در جنگ و داد و ستد بودند. این قوم یسوکای، پدر چنگیز را مسموم کرده بودند، چنگیز بعد از قدرت‌یابی دستور قتل عام آنها را صادر کرد.

۵- **جلایر:** از عشایر ترک‌نژاد مغولستان بودند، آنها با قدرت‌یابی چنگیز مطیع او شدند و بعد از انحطاط ایلیخانان ایران، سلسله‌ای به نام آل جلایر تأسیس کردند.

۶- **ترکان قرق:** این قوم به اسم خُلغ در میان شعرا به موزونی قامت و حسن صورت معروف بودند. این قوم نخستین قوم در میان ترکان شرق سیحون و سمرقند بودند که در قرن سوم هجری اسلام آوردند.

۷- **قنقرات:** قوم خونخوار مغولستان بودند و غالباً به امپراطور چین خراج می‌دادند و از راه شکار روزگار می‌گذراندند.

۸- **قرقیزها:** قبیله‌ای ترک و بی‌تمدن بودند، فرمانده آنها لقب اینال داشت، آنها در نابودی اویغورها دست داشتند.

۹- **کرائیت‌ها:** این قوم در نابودی تاتارها به چنگیز کمک کرده، خان آنها لقب اوانگ گرفتند، ولی بعد از مدتی با چنگیز دچار اختلاف شدند و چنگیز آنها را مغلوب و سرزمین آنها را تحت اختیار گرفت.

۱۰- **مرکیت‌ها:** این قوم به دلیل ربودن همسر محبوب چنگیز، «اوبورته» که مادر چهار فرزند او بود، مورد انتقام چنگیز قرار گرفتند و چنگیز آنها را قتل‌عام کرد.

۱۱- **نایمان‌ها:** قومی ترک‌نژاد مسیحی بودند، تحت تأثیر فرهنگ اویغوری قرار داشتند. در زمان چنگیز پادشاه نایمان‌ها «تایانگ» نام داشت به معنی شاه بزرگ، این فرمانروا در نبرد با چنگیزخان شکست خورد، فرزند او کوچک خان نزد گورخان قراختایی رفت و بر او چیره شد. چنگیزخان جبهه نویان سردار بزرگ مغول را به سرکوبی او فرستاد و قلمروی قراختاییان را ضمیمه قلمروی مغولان کرد.



## مدرسان شریف

### فصل سیزدهم

#### «دوره فترت بعد از ایلخانان تا یورش تیمور»

#### درسنامه (۱): حکومت‌های ملوک‌الطوایفی بعد از ایلخانان



بعد از مرگ ابوسعید، سلسله ایلخانان ایران منقرض شد، هر چند شاهزادگانی چند در گوشه و کنار سر برآوردند و چند صباحی حکومت کردند ولی نتوانستند هیچکدام حکومت نیرومند و پابرجایی ایجاد نمایند. بعد از انقراض ایلخانان سلسله‌هایی در ایران ظهور کردند که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

#### چوپانیان (۷۵۹-۷۴۴ ق)

امیر چوپان یکی از امرای غازان خان بود که در زمان الجایتو به مقام امیرالامرای رسید، اولجایتو به حدی به امیر چوپان اعتماد داشت که او را به همراه پسر خردسالش، ابوسعید راهی خراسان کرد و این امیر چوپان بود که در قدرت‌یابی ابوسعید و حرکت او به سمت سلطنتیه او را همراهی و یاری کرد. در زمان جلوس ابوسعید بر اورنگ پادشاهی چون خان جدید سن کمی داشت، امیر چوپان از درباریان منتفذ به شمار می‌رفت. امیر چوپان چهار پسر داشت و هر یک را به مقامی رسانده بود:

۱- امیر شیخ حسن: او به دست ازبکان در جنگ با آنها کشته شد.

۲- تیمورتاش: حاکم آسیای صغیر بود. بعد از اختلاف ابوسعید با امیر چوپان به دستور ابوسعید کشته شد.

۳- دمشق خواجه: وزیر دربار بود. او نیز به دستور ابوسعید کشته شد.

۴- امیر محمود: حاکم ارمنستان بود.

امیر تیمورتاش پسری داشت به نام شیخ حسن کوچک، او از آشوب‌های بعد از مرگ ابوسعید استفاده کرد و آذربایجان و تبریز را به تصرف خود درآورد و سلسله چوپانیان را به نام جدّ خود «چوپان» بنا نهاد. شیخ حسن کوچک به نام ساتی بیگ یکی از شاهزادگان ایلخانی حکومت می‌کرد. شیخ حسن کوچک در جنگ با شیخ حسن بزرگ از آل جلایر شکست خورد و قدرت خود را در آذربایجان از دست داد.

بعد از مرگ او برادرش ملک اشرف قدرت را به دست گرفت و به مدت ۱۴ سال بر مردم آذربایجان و آران حکم راند. **ملک اشرف بعد از ۱۴ سال توسط جانی بیگ از دشت قبیچاق کشته شد.** با مرگ او چوپانیان منقرض شدند. محل حکومت چوپانیان آذربایجان، آران و گرجستان بود.

کلمه مثال ۱: آخرین امیر چوپانیان چه نام داشت و توسط چه کسی کشته شد؟

۱) شیخ حسن کوچک - ابوسعید    ۲) شیخ حسن کوچک - جانی بیگ    ۳) ملک اشرف - ابوسعید    ۴) ملک اشرف - جانی بیگ

پاسخ: گزینه «۴» آخرین امیر چوپانیان ملک اشرف بود که ۱۴ سال حکومت کرد و سرانجام توسط جانی بیگ از دشت قبیچاق کشته شد و با مرگ او چوپانیان منقرض شدند.

#### آل جلایر یا ایلکانی (۸۱۳-۷۴۰ ق)

مؤسس این سلسله شیخ حسن بزرگ یکی از امرای ابوسعید بود. جلایر از نام قبیله بزرگ مغولی ریشه گرفته شده و ایلکان نوین پدر جدّ شیخ حسن می‌باشد. شیخ حسن در بغداد استقلال خود را اعلام کرد و در چند جنگ با آل چوپان مغلوب شد. هدف او احیای حکومت ایلخانی بود و طغاتی‌مور شاهزاده ایلخانی را به رسمیت می‌شناخت. از این خاندان حدود ۹ تن طی ۹۶ سال سلطنت کردند. بعد از شیخ حسن بزرگ پسرش شیخ اویس به قدرت رسید. در زمان شیخ اویس، قلمروی آل جلایر از سوی اولوس جوجی، جانی بیگ و آل چوپانی ملک اشرف تهدید می‌شد. از دشمنان سرسخت شیخ اویس، ترکمانان قراقویونلو در دیاربکر بودند. شیخ اویس که خواهان گسترش قلمروی خود بود به ری لشکر کشید و آن‌جا را ضمیمه قلمروی خود نمود. پایتخت او شهر بغداد بود، او در شهر تبریز از دنیا رفت. بعد از مرگ شیخ اویس نزاع قدرت میان پسران او بر سر جانشینی، قدرت آل جلایر را تقریباً رو به زوال گذاشت. در زمان حسین آل جلایر، آل مظفر قصد تسخیر تبریز را داشتند ولی نتوانستند کاری از پیش ببرند. هر چند آل جلایر بسان سایر حکومت‌های ملوک‌الطوایفی



# مدرسایان شریف

## فصل چهاردهم

### «تیموریان»

#### درسنامه (۱): برآمدن تیموریان



بعد از مرگ ابوسعید، ایران در نتیجه دسته‌بندی‌های مختلف لطمات شدیدی متحمل شد ولی با این همه در آغاز قرن نهم هجری بار دیگر در نتیجه تلاش‌های تیمور وحدت مملکت برای مدت کوتاهی به دست آمد. تیمور با پیشروی تا آسیای صغیر، گروه‌های مدعی را از صحنه راند و خود قدرت را به دست گرفت ولی این موقعیت دوام چندانی نیافت و بعد از مرگ تیمور و مخصوصاً مرگ شاهرخ، پسر تیمور بار دیگر جنگ جانشینی این بار میان نوادگان تیمور آغاز شد و تا روی کار آمدن صفویان و تأسیس سلسله صفوی به دست اسماعیل صفوی ادامه یافت، تیموریان زمانی که در ایران جایی برای خود نیافتند در هند حکومت خود را تشکیل داده و حدود سه قرن در هندوستان حکومت کردند.

#### حمله تیمور به ایران

تیمور (به معنی آهن) از قبیله بُرلاس در ماوراءالنهر بود. او حدوداً سال ۷۳۸ هـ. ق در شهرکش (سبز) در جنوب سمرقند به دنیا آمد. پدر او ترغای و مادرش تکینه خاتون نام داشتند. ترغای در میان قبیله برلاس از احترام خاصی برخوردار بود، تیمور در جوانی جنگاوری، سوارکاری و تیراندازی را فرا گرفت، تبحر و توانایی او در شمشیر زنی در جنگ «توغلق تیمور» با مخالفانش موجب شد توغلق تیمور حکومت شهرکش را به تیمور واگذار کند و زمانی که پسر خود، الیاس را حاکم ماوراءالنهر کرد تیمور را به عنوان معاون و مشاور او برگزید. الیاس مرد ستمگر و خودخواهی بود، به زودی میان او و تیمور اختلاف در گرفت، تیمور از او جدا شد و به خدمت امیر حسین قزغنی رفت و از طریق ازدواج با خواهر او روابطش را با امیر حسین قزغنی پادشاه بلخ و کابل مستحکم کرد. برخی مورخین معتقدند او در این زمان به گورکان ملقب شد. گورکان یعنی داماد. برخی نیز معتقدند او به دلیل ازدواج با دختر غازان، «سرای ملک خانم» از سوی مغولان به گورکان ملقب شده است. تیمور با کمک امیر حسین قزغنی بر ماوراءالنهر مسلط شد. دوستی این دو مدت زیادی دوام نیافت و اختلاف میان آنها در گرفت به خصوص این که مرگ همسر تیمور، خواهر امیر حسین قزغنی رشته خویشاوندی میان آن دو را گسسته بود، در جنگی که میان آن دو صورت گرفت، تیمور پیروز شد و امیر حسین قزغنی توسط یکی از دشمنانش کشته شد. تیمور بعد از این پیروزی وارد سمرقند شد و این شهر را به عنوان پایتخت خود انتخاب کرد و ماوراءالنهر را تحت تسلط خود درآورد. ۱۰ سال طول کشید تا تیمور موقعیت خود را در این ناحیه تحکیم بخشد. در طول این سال‌ها تیمور چندین بار به خوارزم و یک بار به مغولستان لشکر کشید. در لشکر کشی او به مغولستان بود که خبر یافت پسرش جهانگیر در سمرقند از دنیا رفته است. او همچنین در این سال‌ها به جنگ اولوس جوجی رفت و به متصرفاتی نیز دست یافت.

تیمور پس از غلبه بر ماوراءالنهر و متصرفات اولوس جغتای و جوجی با توجه به وضع آشفته ایران متوجه خراسان شد، هدف او در این حمله از بین بردن آل کرت در خراسان بود. در این زمان آل کرت با سرداران درگیر بودند، این درگیری اوضاع خراسان را آشفته کرده بود بنابراین تیمور با سپاهی عازم خراسان شد. آل کرت چون یارای مقابله با تیمور را نداشتند از او در خواست صلح کردند، تیمور صلح را پذیرفت و هرات را ضمیمه متصرفات خود کرد. در خراسان نیز، نجم‌الدین علی مؤید سبزواری آخرین سلطان سرداران تسلیم تیمور شد و بدین ترتیب تمام خراسان به تصرف تیمور درآمد.

بعد از این حمله تیمور سه بار به ایران یورش آورد. شرح این یورش‌ها به قرار زیر است:

#### یورش اول

یورش اول تیمور به ایران که سه سال طول کشید، طی سال‌های ۷۹۱ - ۷۸۸ ق صورت گرفت. در این یورش، تیمور آذربایجان و لرستان را به تصرف خود درآورد. در این زمان سلطان احمد جلایر در آذربایجان حکومت می‌کرد او با حمله تیمور به مصر متواری شد. تیمور با تصرف آذربایجان، شب غازان را برای اقامت برگزید و بعد از استراحت رو به سوی گرجستان آورد و نخجوان را تسخیر کرد و در راه بازگشت قرا محمد ترکمان از طایفه قراقویونلوها را سرکوب کرد و بسیاری از صنعتگران و هنرمندان آذربایجان را دستگیر و به سمرقند فرستاد. در این زمان آل مظفر در مرکز ایران قدرت داشتند؛ شاه شجاع حاکم شیراز بود که با شنیدن آوازه تیمور نسبت به او ابراز بندگی کرده هدایایی برای او فرستاده بود. در اصفهان زین‌العابدین پسر شاه شجاع حکومت می‌کرد. او نه تنها از رفتن نزد تیمور امتناع ورزید بلکه با بد رفتاری نسبت به فرستادگان تیمور، خشم او را برانگیخت. تیمور با ملاحظه این رفتار از طریق همدان و گلیپگان عازم اصفهان شد و مردم اصفهان را قتل عام و زین‌العابدین را از بین برد و از آن جا راهی شیراز شد. در این زمان بود که با شنیدن اخبار ناگوار از کاشغر و امرای دشت قبچاق به سمرقند بازگشت و بدین ترتیب یورش اول او بعد از سه سال پایان یافت.



# مدرسان شریف

## فصل پانزدهم

### «تاریخ تحولات ایران در دوران ترکمانان»

#### درسنامه (۱): ترکمانان قراقویونلو

#### پیشینه قراقویونلوها

کشمکش و نزاع بعد از شاهرخ بر سر قدرت، در میان تیموریان زمینه ظهور دو دولت ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو را در غرب قلمروی تیموریان فراهم ساخت. از خاستگاه و تاریخ اولیه ترکمانان آق قویونلو و قراقویونلو اطلاع دقیق در دست نیست. این دو سلسله از زمان قدرت‌یابی خود با هم نزاع و درگیری داشتند، تا این که سرانجام آق قویونلوها موفق شدند به حاکمیت قراقویونلوها پایان داده و قلمروی آنها را ضمیمه قلمروی خود کنند، این دو سلسله از نظر نژادی، تاریخی، فرهنگی و اقتصادی و سیاسی به هم شبیه بودند. قراقویونلوها زودتر از آق قویونلوها روی کار آمدند، آنها پیرو مذهب تشیع بودند. قراقویونلوها از طوایف ترکمان بودند که به بارانی شهرت داشتند و در اطراف موصل و وان ساکن بودند، شغل اصلی آنها دامداری و پرورش گوسفند بود. دو طایفه سعدلو و بهارلو از اعضای اصلی اتحادیه قراقویونلو بودند، این دو بیشتر به دلیل پیوندهای خویشاوندی به قراقویونلوها پیوستند و جزء هسته اصلی و اولیه اتحادیه شدند، علاوه بر طوایف کرد نیز مانند جاگیرلو و آئین‌لو نیز حضور داشتند. قراقویونلوها یعنی صاحبان گوسفند سیاه به احتمال زیاد آنها بر روی پرچم خود گوسفند سیاه ترسیم می‌کردند. اولین امیر این طایفه که نام آن در تاریخ آمده، «بیرام خواجه» بود که، هم زمان با سلطان اویس جلایری مشهور شد. «بیرام خواجه» در جنگ با سلطان اویس شکست خورد و اطاعت او را پذیرفت. بیرام خواجه بعد از سلطان اویس نسبت به حاکم سلطانی، عادل آقا یاغی شد ولی در جنگ با او شکست خورد و پرداخت خراج به جلایریان را پذیرفت.

**کلمه مثال ۱:** کدام یک از قبایل، عضو هسته اصلی و اولیه اتحادیه قراقویونلو بودند؟  
 (۱) محمودی (۲) جاگیرلو (۳) قراملو (۴) سعدلو و بهارلو (سراسری ۹۵)

پاسخ: گزینه «۴» دو طایفه سعدلو و بهارلو از اعضای اصلی اتحادیه قراقویونلو بودند. طایفه سعدلو و بهارلو بیشتر به دلیل پیوندهای خویشاوندی به قراقویونلوها پیوستند و جزء هسته اصلی و اولیه اتحادیه شدند و در واقع نقش اول را در کنار خانواده فرمان‌روا در حکومت ایفا می‌کردند.

#### امرای ترکمانان قراقویونلو

**قرامحمد:** بعد از بیرام خواجه، قرامحمد ریاست طایفه قراقویونلوها را برعهده گرفت او در ابتدا مطیع جلایریان شد. در زمان سلطان حسین جلایری، قرا محمد، ترکمانان را با هم متحد ساخت، اما در مقابل سپاه جلایریان شکست خورد و مجبور به صلح با جلایریان شد و قرار شد هر ساله ۲۰۰ هزار گوسفند به تبریز بفرستند. سلطان احمد جلایری بعد از سلطان حسین به قدرت رسید، او با شورش عادل آقا در سلطانیه مواجه شد و برای دفع شورش، او از قرامحمد و ترکمانان کمک گرفت و بر عادل آقا پیروز شد و بر تبریز تسلط یافت. سلطان احمد به پاس این خدمت دختر خود را به قرا محمد داد. قرا محمد مردی شجاع و با اراده بود که به خدمت احمد جلایر درآمد او مدام در حال جنگ و نبرد برای گسترش متصرفات خویش بود تا این که در سال ۷۹۲ هـ. ق در سوریه هدف تیر دشمن قرار گرفت و کشته شد او در برابر حمله تیمور به نزد عثمانیان گریخت.

**قرا یوسف (۸۲۳-۸۱۰):** بعد از مرگ قرامحمد، پسرش، قرا یوسف که در شجاعت و توانایی برتر از برادران بود جانشین پدر شد و با کمک عثمان بیگ رئیس ایل آق قویونلوها انتقام پدر را از پیرحسن قاتل پدر خود گرفت و تمام اراضی پدر را تصاحب کرد. قرا یوسف در زمان ریاست خود بر ایل قراقویونلوها، دوباره تبریز را به تصرف خود درآورد. او با حمله تیمور به آذربایجان روبرو شد، مجبور شد تبریز را ترک کند. بار دوم به اتفاق **سلطان احمد جلایری** نزد سلطان بایزید اول عثمانی پناهنده شدند، تیمور آنها را از بایزید طلبید ولی بایزید امتناع کرد، تیمور به جنگ با عثمانی‌ها رفت، در جنگی که رخ داد تیمور پیروز شد و سلطان احمد و قرا یوسف نزد ممالیک مصر و شام پناهنده شدند، آنها مدتی در دمشق در زندان بودند تا این که به کمک گروهی ترکمان از زندان آزاد شدند و به سمت قلمروی خود آمدند، در این زمان ابابکر نوه تیمور بر آذربایجان حکومت می‌کرد، قرا یوسف در جنگی او را شکست داد و بر





## مدرسایان شریف

### فصل شانزدهم

#### «صفویه»

#### تحولات ایران در عصر صفوی

صفویان یکی از سلسله‌های مهم بعد از اسلام در ایران می‌باشد. صفویان توانستند حکومتی ملی و مذهبی در ایران ایجاد کنند. اسم صفویه از نام جد این خاندان به نام شیخ صفی‌الدین اردبیلی گرفته شده است. شیخ صفی‌الدین از صوفیان بزرگ دوران غازان‌خان، الجایتو و ابوسعید می‌باشد. شیخ صفی‌الدین بعد از استادش شیخ زاهد گیلانی به مقام ریاست صوفیان نایل آمد و به سفارش استاد از گیلان به اردبیل کوچ کرد. قدرت معنوی شیخ صفی‌الدین به پسرانش به ارث رسید تا این که شاه اسماعیل در سال ۹۰۷ ق تبریز را تصرف و مذهب تشیع را در قلمروی حکومتی‌اش رسمی اعلام کرد. او قدرت معنوی را همراه با قدرت سیاسی به پسران خود منتقل کرد تا این که در سال ۱۱۳۵ ق با حمله افغان‌ها به اصفهان این سلسله منقرض شد. بازماندگان این خاندان چند سالی بعد از سقوط اصفهان قدرتی داشتند اما با جلوس نادر افشار به تخت سلطنتی در سال ۱۱۴۸ ق دست این خاندان به کلی از حکمرانی کوتاه شد.

#### درسنامه (۱): شکل‌گیری پادشاهی صفویه

#### ابتدای کار صفویان

برطبق صفوة الصفا، از این بزاز که قدیمی‌ترین نسب‌نامه موجود درباره دودمان صفویه می‌باشد، صفویان به امام موسی الکاظم (ع) و از آن طریق به امام علی (ع) نسب می‌رسانند. بر طبق این کتاب فیروزشاه زرین‌کلاه از سوی ابراهیم ادهم حکومت ایالت مغان و اران را برعهده داشت، او مردی صاحب قدرت و ثروت بود، به دلیل کثرت احشام خود در اردبیل دچار کمبود جا و مکان شد، بنابراین به ناحیه رنگین در گیلان مهاجرت کرد. فیروزشاه زرین‌کلاه به زودی به دلیل دین‌داری و جوانمردی مورد توجه و رجوع مردم قرار گرفت و مریدانی پیدا کرد، بعد از مرگ فیروزشاه، پسرش عوض‌الخواص (عیوض) به اردبیل بازگشت، او تمام عمر خود را در اردبیل به سر برد و به ارشاد مردم پرداخت، پسر او محمد حافظ، قائم مقام پدر بود. گویند او در سن ۷ سالگی ناپدید شد، در نبود او پدرش گریه و زاری بسیاری کرد. بعد از ۷ سال محمدحافظ ظاهر شد در حالی که تاج زرین به کمر، قرآنی در دست و خرقه عنابی رنگی بر تن و دستار سفیدی پیچیده بود و بر سرداشت. در جواب پدر که از او پرسید در این مدت کجا بودی چنین گفت که جنیان او را دزدیده بودند و در این مدت قرآن و شرایع دینی را به او تعلیم داده‌اند. محمدحافظ نیز به سان پدرانیش در کمال پرهیزگاری زندگی کرد و به ارشاد مردم پرداخت. بعد از رحلت او صلاح‌الدین رشید که در کمال تقوی و دانش بود جانشین پدر شد و به راهنمایی مردم اشتغال ورزید، او که اسباب و اموال بسیاری داشت آنها را در راه خدا صدقه کرد و با لباس درویشی به جانب دهخواران رفت و با زندگی ساده‌ای در آن جا به سر کرد. زمانی که صلاح‌الدین دار فانی را وداع گفت جای او را پسرش قطب‌الدین گرفت، قطب‌الدین به اردبیل بازگشت، در زمان او گرجیان به اردبیل حمله کردند، قطب‌الدین به همراه خانواده‌اش در زیرزمینی مخفی شد و نگهبانی بر در آن جا گماشت. زمانی که یک گرجی به نگهبان حمله کرد. قطب‌الدین بیرون جست ولی بر اثر ضربه گرجی زخمی شد با این حال از مهلکه گریخت و نجات یافت.

امین‌الدین جبرائیل که همچون پدرش در اردبیل به کشاورزی و راهنمایی مردم مشغول بود، مولانا امام الربانی خواجه کمال‌الدین عربشاه را به عنوان مرشد خود برگزید و با دختر عمر باروقی ازدواج کرد حاصل این ازدواج صفی‌الدین بود.

#### شیخ صفی‌الدین

صفی‌الدین، قائم مقام پدر خود امین‌الدوله بود بسان بسیاری از بزرگان تاریخ، از کودکی نشانه‌های بزرگی در او هویدا بود، صفی‌الدین خواب‌های بسیاری می‌دید که تعبیر آنها این بود که او صاحب قدرت و کمالات خواهد شد. صفی‌الدین در جوانی در پی یافتن مرید و کسی بود که بتواند به سوالات او پاسخ دهد، چون در اردبیل شخصی را نیافت به شیراز رفت، به صفی‌الدین، نجیب‌الدین بزغوش شیرازی را معرفی کردند، اما قبل از رسیدن او به شیراز، شیخ دار فانی را وداع گفت. صفی‌الدین با شیوخ مختلفی در شیراز دیدار کرد حتی سعدی را نیز به او معرفی کردند. اما صفی‌الدین چیزی را که به دنبالش بود در او نیافت تا این که مولانا عبدالله شیرازی به صفی‌الدین گفت او می‌تواند به تمام سوالاتش در گیلان برسد. شیخ صفی‌الدین به سرعت از شیراز راهی اردبیل



# مدرسان شریف

## فصل هفدهم

### «افشاریه»

#### ایران در زمان افغان‌ها

فاتحان افغان ابتدا به رهبری محمود و سپس به رهبری اشرف، پسرعموی محمود بر ایران حکومت کردند. این حکومت کوتاه مدت ۷ ساله از نظر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و نیز روابط خارجی بر ایران اثرات مخربی گذاشت. این استیلای ۷ ساله، ۸۰ سال نابسامانی به دنبال داشت تا این که سرانجام با روی کار آمدن قاجارها ثبات نسبی به ایران بازگشت.

در سال ۱۱۳۵ ق افغان‌ها به رهبری محمود غلجایی (غلزایی) بر اصفهان دست یافتند، آنها از وضع مملکت‌داری بی‌اطلاع بودند. بنابراین با کشتن مخالفان خود راه را برای خود هموار کردند. شاه سلطان حسین صفوی به همراه خانواده‌اش در نتیجه توطئه بی‌رحمانه محمود افغان کشته شد. هرکس مظنون به وفاداری به خانواده صفویه بودند از میان می‌رفت. دشمنان شرقی و غربی از وضع نابسامان داخلی استفاده کرده و به تصرف مناطق شرقی و غربی پرداختند. در این زمان روسیه که از جنگ در نواحی غربی خود فارغ گشته بود مرزهای شمالی ایران را مورد طمع و دستبرد خود قرار داد.

با از بین رفتن اقتدار قدرت مرکزی، ایلات و عشایر در هر گوشه از نا امنی و هرج و مرج استفاده کرده طبل استقلال می‌کوبیدند: **ملک محمود سیستانی در خراسان، سید احمدخان در یزد، فتحعلی خان قاجار در استرآباد، نادرقلی خان افشار در دره گز، قوچان و ایبورد، علی‌قلی خان شاملو در مشهد و شاه تهماسب دوم هم در قزوین بود.**

در این دوران آشفته، وضع اقتصادی مردم بسیار آشفته‌تر از وضع سیاسی حاکم بود. کشاورزی در پی جنگ‌ها و لشکرکشی‌های متعدد افول کرده، تجارت خارجی کاهش پیدا کرده بود و هر از چند گاهی مردم از سوی حکام خودسر غارت می‌شدند در چنین اوضاعی نادر از خراسان قدرت خود را بسط داد و سرانجام افغان‌ها را از اصفهان خارج کرد و عثمانی‌ها و روس‌ها را از ایران بیرون راند و با خلع سلطنت از صفویان خود در سال ۱۱۴۸ ق به سلطنت رسید.

#### درسنامه (۱): نادر در مسیر رسیدن به قدرت



#### نادر در خراسان

طی سال‌های ۱۱۴۸-۱۱۳۵ ق نادر مقدمات به سلطنت رسیدن خود را فراهم کرد. او جنگ‌های متعددی با رقیبان در گوشه و کنار مملکت انجام داد و بر تمامی آنها فایز آمد، سپس قدرت‌های خارجی را از مملکت بیرون راند و سرانجام در دشت مغان در شورایی متشکل از بزرگان مملکت خود را شاه نامید و سلسله افشاریه را بنا کرد.

نادر از ایل قرقلو، (گرخلو) تیره‌ای از افشار بود، شاه عباس اول آنها را برای جلوگیری از تهاجم ترکمن‌ها و ازبک‌ها به خراسان ناحیه «دره گز» به مرکزیت ایبورد کوچانید، ایل افشار برای بیلاق و قشلاق از کوه‌های الله‌اکبر استفاده می‌کردند و از طریق دامداری و کشاورزی روزگار می‌گذراندند.

نادر در سال ۱۱۰۰ ق در دره گز خراسان به دنیا آمد. از نشو و نمای نادر اطلاعات دقیق در دست نیست، شغل پدر او را برخی گله‌دار، گروهی پوستین‌دوز و عده‌ای قلعه‌دار گفته‌اند. ولی هرچه بود مسلم است که پدر نادر در میان قوم خود از احترام بالایی برخوردار بود. نادر در جوانی در سلک خدمتکاران بابا علی بیگ کوسه احمدلو، حاکم ایبورد درآمد و به دلیل کاردانی و شجاعت در اندک زمان توجه او را به خود جلب و با دختر او ازدواج کرد و صاحب رضاقلی میرزا شد نادر بعد از درگذشت همسرش با دختر دیگر بابا علی کوسه ازدواج کرد. پس از مرگ بابا علی در سال ۱۱۳۶ ق نادر زمام امور را به دست گرفت. این قدرت‌یابی نادر هم‌زمان با شورش افغان‌ها و سقوط اصفهان صورت گرفت، او از هرج و مرج موجود استفاده کرده و به بسط قدرت خود در ناحیه خراسان مشغول شد. در این زمان ملک محمود سیستانی از سوی محمود افغان حکومت خراسان را در اختیار داشت، او که شهرت نادر را شنیده بود از نادر خواست به خدمت او درآید، نادر پذیرفت. نادر نزد او به سرعت مدارج ترقی را طی کرد و یکی از ملازمان ملک محمود سیستانی گشت. اما به زودی مورد حسادت اطرافیان ملک محمود قرار گرفت، نادر قبل از هر اقدامی از سوی معاندین خود، ملک محمود سیستانی را ترک کرد. شاه تهماسب دوم در این زمان به دعوت فتحعلی خان قاجار در استرآباد حضور داشت. با آگاهی از شهرت نادر او را به خدمت خود دعوت کرد و میرزا محمدحسن خان معیرالممالک را نزد او فرستاد، معیرالممالک نادر را به خدمت شاه تهماسب دوم برد.



## مدرسان شریف

### فصل هجدهم

#### «زندیه»

#### تحولات ایران بعد از مرگ نادر شاه

بعد از مرگ نادر هر مدعی قدرتی در گوشه‌ای از مملکت سر بلند کرد. شماری از آنها که چندی قدرتی به هم رساندند و بعد سرکوب شده از صفحه تاریخ حذف شدند توسط گلستانه مورخ دوران زندیه چنین معرفی شده است:

میرحسن خان خراسانی، بیگلربیگی اصفهان، که توسط بزرگان اصفهان سرکوب شد.

سر افراز خدابنده‌لو از ایلات همدان که توسط قراگوزلوها سرکوب شد.

کائید کلبعلی، مردی بی‌نام و نشان در بروجرد.

محمدحسن خان قاجار در استرآباد.

آزادخان افغان در آذربایجان.

علی مردان‌خان بختیاری در اصفهان.

احمدخان ابدالی در هرات.

کریم‌خان زند بعد از مرگ ابراهیم‌شاه در جنگ با شاهرخ افشار، با کمک ایل خود بر اکثر مدعیان ذکر شده فایق آمد و سلسله زندیه را در سال ۱۱۶۸ هـ. ق تأسیس کرد. در سراسر دوران او به جز چند لشکرکشی به جنوب حکومت او آرامش نسبی برخوردار بود، جانشینان کریم‌خان زندیه نتوانستند قدرت زندیان را حفظ کنند، بنابراین خیلی سریع امور به دست آقا محمدخان قاجار افتاد.

#### درسنامه (۱): خاستگاه امرای زندیه



#### ایل زند و ترقی کریم‌خان زند

ایل زند یکی از طوایف لر به شمار می‌رود که به لهجه لکی سخن می‌گویند، آنها در زمان صفویان در منطقه ملایر در دهکده کمازان و پری اقامت داشتند، از این ایل تا دوران صفویه نامی در تاریخ نیامده است.

مقارن حکومت مغولان مناطق لر نشین به دو دسته تقسیم شدند: لر بزرگ و لر کوچک. بانی حکومت لر بزرگ ابوطاهر از لرهای مهاجر بود، ابو طاهر در سال ۵۵۰ هـ. ق در نواحی شمالی بوشهر سلسله فضلوویه را تأسیس کرد و مرکز حکومت خود را ایده قرار داد، حکومت لر بزرگ تا سال ۸۲۷ هـ. ق دوام داشت.

شجاع‌الدین خورشید در سال ۵۷۰ هـ. ق لر کوچک را بنا نهاد، این حکومت که در لرستان باختری قرار داشت تا دوران صفویان قدرت داشتند.

طایفه زند از طوایف گمنام لر به شمار می‌رود. ایل زند بعد از سقوط صفویان به عنوان سد دفاعی در مقابل حملات عثمانی به مرکز ایران عمل کردند، آنها در زمان نادر نا آرام بودند به طوری که نادرشاه از حاکم همدان، باباخان چاپشلو (چاوشلو) خواست آنها را آرام کند. باباخان با حیل، رئیس ایل زند، مهدی‌خان را به همدان کشید و او را به همراه تمام یارانش کشت، نادر بعد از آن ایل زند را برای مقابله با ترکمن‌های شمال شرقی به خراسان کوچ داد، ریاست ایل زند را در خراسان شخصی به نام «ایناتق» بر عهده داشت، ایناتق دارای دو پسر به نام‌های کریم و صادق بود. بعد از مرگ ایناتق، برادرش بوداق با همسر او ازدواج کرد حاصل این ازدواج دو پسر دیگر به نام‌های اسکندر و زکی بودند.

بعد از مرگ نادرشاه، ایل زند از هرج و مرج دوران عادلشاه استفاده کرده، به سرپرستی کریم و صادق به ملایر بازگشتند، آنها در سپاه ابراهیم‌شاه برادر عادلشاه حضور یافتند و در جنگ دو برادر رشادتهایی از خود نشان دادند، بعد از ابراهیم‌شاه، کریم‌خان به بسط قدرت ایل زند در همدان و گلپایگان پرداخت. هم‌زمان در اصفهان، علی‌مردان‌خان بر حاکم اصفهان ابوالفتح‌خان، دست نشاندهی شاهرخ یافی شد. اما از وی شکست خورد و به لرستان گریخت و چون آوازه شهرت کریم‌خان را شنیده بود به سراغ او رفت و با او متحد شد تا به اتفاق هم به جنگ با ابوالفتح‌خان بروند. آن دو در سال ۱۱۶۳ هـ. ق به



## مدرسایان شریف

### فصل نوزدهم

#### «قاجاریه»

ویژگی‌های طبیعی ایران: روستاها و شهرهای کم جمعیت و دورافتاده از هم دیگر و بیابان‌های خشک و بی‌آب و علف که ناشی از بارش کم باران و تقسیم کشور در میان رشته کوه‌های البرز و زاگرس و همچنین نبود رودخانه‌های دائم و قابل کشتی‌رانی باعث پراکندگی بسیار زیاد در ایران و حتی تمایلات گریز از مرکز می‌شد. نبود راه‌های ارتباطی مناسب باعث ناامنی در مناطق دور از پایتخت کاهش علاقه مردم به بازرگانی و حدی از خودکفایی می‌شد و تجارت در قرن نوزدهم جز خرید کالاهای لوکس چون ادویه، شکر، تنباکو، چای و فروش ابریشم و صنایع دستی دیگر نبود. علاوه بر ویژگی‌های طبیعی ایران تفاوت‌های قومی نیز بر سخت بودن تعامل میان مردم می‌افزود در نواحی مرکزی به فارسی و در غرب کشور به کردی، لری، بختیاری و عربی سخن می‌گفتند و اهالی آذربایجان به زبان ترکی سخن می‌گفتند در جنوب شرق کشور به بلوچی و در مناطقی از کرمان ایلات عرب و افشار زندگی می‌کردند، و شهرنشینان فارسی زبان بودند و در شمال شرقی کشور نیز شهرنشینان فارسی زبان ایلات و ترکمن‌ها، کرمانی‌ها، عرب‌ها، شاهسون‌ها، و هزاره‌ها زندگی می‌کردند.

#### درسنامه (۱): نحوه قدرت‌یابی قاجارها



#### شکاف مذهبی

البته در سرتاسر ایران کنار شهرها، محله‌ها و یا روستاها، غیرمسلمان‌ها نیز زندگی می‌کردند و این خود بر تنوع و پیچیدگی جامعه ایران قرن نوزدهم می‌افزود. از نظر مذهبی جامعه ایران بر روی سه شکاف مذهبی قرار داشت اول شکاف میان مسلمانان و غیرمسلمانان: هرچند اکثریت جامعه مسلمان بود ولی اقلیتی از غیرمسلمانان شامل ۱۱۰/۰۰۰ ارمنی و ۱۴۰/۰۰۰ آشوری نسطوری و کاتولیک ۳۲۰۰۰ یهودی و ۲۰/۰۰۰ زرتشتی در کشور پراکنده بودند. دومین شکاف مذهبی میان مسلمانان شیعه که اکثریت بودند و اداره سیاسی - اجتماعی کشور بیشتر در دست اینان بود و سنی‌ها که در اقلیت بودند و اکثریاً در اطراف کشور و نزدیک مرزها از جمله در نواحی کردستان و آذربایجان غربی، ترکمن صحرا و بلوچستان ساکن بودند. سومین شکاف مذهبی تقسیم شیعیان مجتهدی دوازده امامی و دیگر فرق مذهبی شیعه بود دوازده امامی‌ها که معتقد هستند بعد از پیامبر حضرت علی (ع) و سپس امام حسن و امام حسین و بعد از آن نه تن از فرزندان امام حسین نسل اندر نسل به امامت رسیده‌اند و آخرین ایشان حضرت مهدی در غیبت کبری به سرمی‌برد تا در آخرالزمان ظهور کند و مجدداً جهان را پر از عدل و داد کنند. گروه دوم شیعیان بابیه هستند که بنیان‌گذار آن شیخ احمد احسائی بود که معتقد بود خداوند در هر دوره‌ای یک نفر شیعه حقیقی را انتخاب می‌کند تا به عنوان باب ارتباط جامعه هم عصرش را با امام زمان برقرار نماید. بعد از مرگ شیخ احمد جانشینان او از جمله سید کاظم رشتی در شهرهای کرمان، تبریز و یزد به تبلیغات گسترده دست زدند و کسانی را نیز به آیین خود دعوت کردند. بابیه: بعد از مرگ سید کاظم رشتی پیروان او به سه دسته کریم خانی در کرمان، شیخی و گروه سومی به رهبری سیدعلی محمدباب تقسیم شد. سید علی محمد که اول تاجر بود توانست در کربلا و ایران اکثر پیروان شیخ احمد احسائی را به سوی خود جذب کند، او که فرقه مذهبی‌اش معتقد به کناره‌گیری از سیاست نبود به اصلاحات اجتماعی و دفاع اجتماعی از زنان و حمایت قانونی از تجار و از بین بردن قبح ربا و حرمت آن و کشتن علمای فاسد را ترویج می‌کرد. در سال ۱۲۲۹ هـ. ق/ ۱۸۵۰ م باب به دار آویخته شد و پس از او طرفدارانش به دو دسته بهایی و ازلی تقسیم شدند. بهائیت که رهبر آن بهاءالله بود با از دست دادن جنبه‌های سیاسی به عنوان دینی خارج از اسلام و غیرسیاسی ادامه یافت و فرقه دوم ازلی‌ها بودند که به رهبری صبح ازل برادر بهاءالله با مشی سیاسی‌تر و سازمانی‌تر عمل می‌کردند و طبعاً بیشتر مورد حساسیت واقع می‌شدند. از سوی دیگر در روستاهای خراسان، یزد و کرمان هنوز عده‌ای پیرو فرقه اسماعیلی وجود داشت و این افراد معتقد بودند بعد از امام جعفرصادق (ع) فرزند ارشد او اسماعیل (که پیش از پدرش از دنیا رفته بود) به امامت می‌رسد و ادامه امامت را در نسل اسماعیل می‌دانستند. فرقه مذهبی دیگری که در ایران قرن نوزدهم در صورت بندی اجتماعی و جود داشت علی‌اللهی‌ها بودند که مقام امام علی (ع) را در حد خدایی بالا می‌بردند و میان خودشان در تمام شهرهایی که زندگی می‌کردند به دو گروه حیدری و نعمتی تقسیم می‌شدند. هرچند دلیل اختلافات میان این دو گروه روشن نبود ولی هرساله به ویژه سه روز آخر محرم به درگیری و زد و خورد با هم می‌پرداختند. بدعت‌های بهائیان و بابیان و سایر فرقه‌های نوظهور که باعث آشوب‌های زیادی در محیط سیاسی اجتماعی قرن نوزدهم و پس از آن شد نمی‌توانست صرفاً